ایران آزاد

نشریه جبهه ملی ایران (هلند)

سال دوم شماره ۲۱ - مرداد ۱۳۹۳

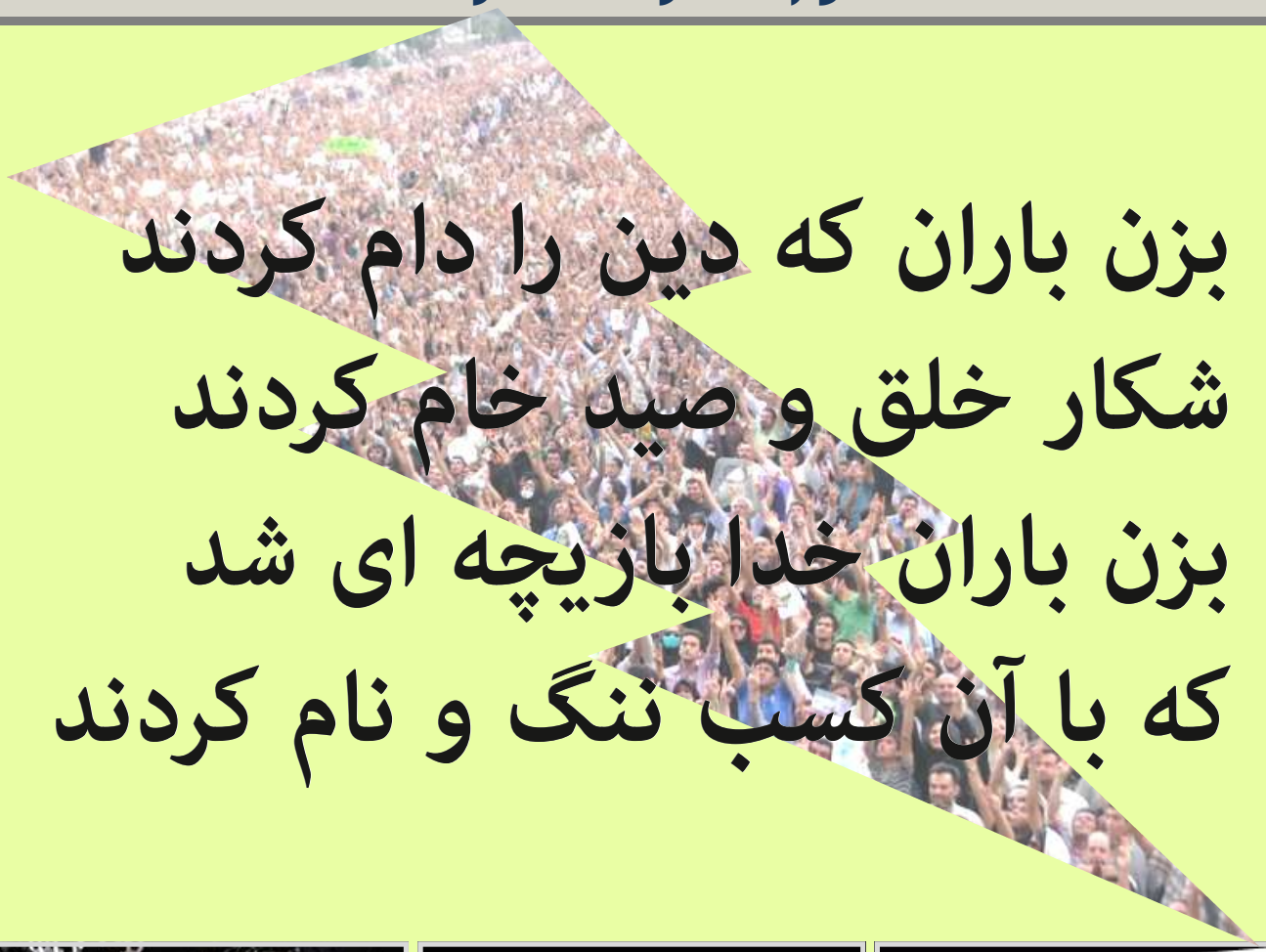

بزن باران که دین را دام کردند
شکار خلق و صید خام کردند
بزن باران خدا بازیچه ای شد
که با آن کسب ننگ و نام کردند

جـــبهـــه ملـــــی ایـــــران

عراق به کدام سو میرود؟

هموطنان عزیز،

کشور همسایه ما عراق در ورطه هولناکی افتاده است . عراق که پس از حمله آمریکا در سال ۲۰۰۳ از شر یک حکومت جبار و خودکامه نجات یافت ومی باید با بهره گیری ازفرصت بدست آمده به سوی یک نظام مردم سالار با مشارکت همه اقوام ومذاهب پیش میرفت، متاسفانه در این مسیر درست و عقلانی قرار نگرفت . به ویژه درسال های اخیر آقای نوری المالکی نخست وزیر عراق با در پیش گرفتن فرقه گرایی وگروه گرایی وبی اعتنایی به خواسته های سنی ها وکردها وسایر اقلیت ها وراه ندادن به آنها برای دخالت در امور کشور ورعایت نکردن موازین دموکراسی و حقوق بشر خشم همه را نسبت به حاکمیت عراق برانگیخت وزمینه ای گسترده از نارضایتی فراهم ساخت که درنتیجه آن رفتارها اکنون عراق به خاک وخون کشیده شده وعلاوه بر جنگ های داخلی ،حتی درمعرض ازهم گسیختگی و تجزیه قرار گرفته است . که گفته اند آنکس که باد میکارد طوفان درو میکند .

ظاهر قضیه اینست که یک گروه بنیادگرا وخشن دو تاپنج هزار نفری به نام »داعش «از خاک سوریه به عراق وارد شده و به سرعت به بخش وسیعی ازشمال عراق تسلط پیدا کرده و بالاخره یک خلافت اسلامی اعلام کرده است. اما واقعیت اینست که گروه های زیادی مانند نظامیان اخراج شده از ارتش رژیم سابق عراق واعضای حزب بعث و عشایر سنی مذهب و گروه نقشبندی و اقلیت های ناراضی دیگر در این حرکت با گروه داعش همراه شده اند. وحتی نیروهای ارتش تحت امر دولت مرکزی نیز به گونه ای سئوال برانگیز، بدون کمترین مقاومتی در مقابل معارضین صحنه را برای پیشرفت آنان خالی کرده ومقدار زیادی سلاح های سنگین و سبک را برای آنها به جای گذارده اند. در این میان کردهای عراق نیز با استفاده از موقعیت، منطقه نفت خیز کرکوک را اشغال نموده و سودای اعلام استقلال در سر میپرورانند.

درچنین شرایطی تنها راه نجات عراق کناره گیری آقای نوری المالکی از قدرت و تشکیل یک دولت فراگیر وحدت ملی باشرکت تمام اقوام و گروه های سیاسی و مذهبی و حرکت درجهت حفظ آرامش و یک پارچگی عراق است . هرگونه مداخله نظامی خارجی در عراق به مثابه ریختن بنزین بر روی آتش شعله ور جنگ داخلی ومنطقه ای است. جبهه ملی ایران حوادث عراق را مشابه سایر رویدادهای منطقه خاورمیانه در راستای رقابت ها و مناقشات قدرت های جهانی ومنطقه ای وکشمکش بین آنها ارزیابی میکند وامیدوار است شخصیت های ملی ورهبران سیاسی ومذهبی عراق بادرایت وهوشیاری ودوری جستن از تنگ نظری های مذهب محورانه وقوم گرایانه یک دولت فراگیر ملی درعراق تشکیل داده وثبات وامنیت ویک پارچگی کشور عراق را حفظ نمایند. ما توطئه برای تجزیه خاک عراق ویا هر کشور دیگر خاور میانه را به شدت محکوم میکنیم. ما بر آمادگی کامل دولت ایران برای دفاع مقتدرانه از مرزهای کشور درمقابل هرگونه تعرض احتمالی تاکید میکنیم اما دخالت نظامی ایران در درون خاک عراق را با حفظ منافع ملی ایران به هیچوجه منطبق نمیدانیم و ورود در منازعات عراق را مانند گام نهادن در باتلاقی میدانیم که عواقب آن ناپیداست.

تهـــران – جـــبهه ملـــی ایـــران
شانزدهم تیرماه ۱۳۹۳

ایمیل تماس : post4iraneazad@gmail.com
آدرس ما بر روی شبکه اینترنت www.jebhemelli.nl

صدای من ، وکیل پیر مرد در زندان گوهردشت را فریاد کنید

حسن طفاح وکیل ۸۲ ساله عرب خوزستانی که مدتهای مدیدی است که در زندان گوهردشت کرج در حبس بسر میبرد با بیماری سرطان خون دست و پنجه نرم میکند و هر روز هم بر شدت این بیماری دردناک افزوده میشود و این در حالی است که قوه قضاییه و مسئولین زندان حاضرنشده اند که به تقاضای او و خانواده اش مبنی بر مداوای اودر بیمارستان بیرون از زندان موافقت نمایند

حسن طفاح پیرمرد ۸۲ ساله عرب که به جرم جاسوسی دستگیر شده بود در زیر فشارهای ناشی از شکنجه های روانی و جسمی بازجویان قرار گرفته بود تا دست به اعتراف جاسوسی علیه خود بزند که از نظر او کمترین حقیقت ندارد ! او گفت حال که رژیم حاضر نیست به آشکارترین حق من که مداوای من است رسیدگی نماید لذا از هموطنان خودم در هر کجای ایران و جهان میخواهم تا دیرنشده است صدای درد من پیر مرد را که به واقع عدم رسیدگی مداوای من است را بشنوند و به مجامع حقوق بشری فریاد کنند .

در این شماره :

نویسنده	موضوع	صفحه
جبهه ملی ایران	عراق به کدام سو می رود؟	۲
صدای امریکا	وقتی در اوکراین از آسمان جسد می بارید.	۴
مهر انگیز کار	در منجلاب خبر	۵
	خداحا فظی علی کریمی از فوتبال	۷
اعتماد	وجود ۱۰ میلیون بی سواد مطلق در ایران	۸
رادیو فردا	اتهام تازه علیه احمدی نژاد استخدام ده هزار بی سواد در آموزش وپرورش	۱۱
کورش عرفانی	تغییر رژیم در ایران ممکن گشته است	۱۳
طاهره شیخ الاسلام	در باره دورویی غرب ستایی و غرب ستیزی ما ایرانیان	۱۴
ابراهیم ورسجی	چگونه بنیاد گرایان مسلمان به اسرائیل و سرمایداران غربی خدمت میکنند؟ بخش پایانی	۱۷
Artsen Zonder Grenzen	Gaza: de beperkingen van humanitaire hulpverlening	۲۲

وقتی در اوکراین از آسمان جسد می بارید

۱۳۹۳/۰۴/۲۸
انتون زورف، گزارشگر رویترز، در گزارشی که از محل سقوط هواپیمای مالزی فرستاده به توصیف وضعیت آن، یک روز پس از سرنگونی هواپیما پرداخته است. ترجمه این گزارش را می خوانید:
در آغاز صدای بلند انفجار بود که ساختمان های روستای خفته را به لرزه درآورد. بعد باران جنازه باریدن گرفت.
یک جسد از سقف نازک و سست خانه ایرینا تیپونووا فرو افتاد. و این درست پس از آن بود که هواپیمای خطوط هوایی مالزی در آسمان شرق اوکراین، بر فراز منطقه ای که جدایی طلبان هوادار روسیه با نیروهای دولتی می جنگیدند، منفجر شد.
ایرینای بازنشسته ۶۵ ساله، که جلوی در خانه آجری خاکستری رنگش ایستاده، می گوید: »اول صدایی آمد که مثل زوزه بود و همه چیز شروع به لرزیدن کرد. بعد یک چیزهایی از آسمان پایین می افتاد. بعد صدای غرشی شنیدم و این زن توی آشپزخانه افتاد. سقف شکسته بود .«
ایرینا سوراخی را که با سنگینی جسد باز شده و آن را قادر کرده که از سقف آشپزخانه وارد شود، نشان می دهد.
بدن عریان زن مرده هنوز در داخل خانه در کنار یک تخت خواب آرمیده است. حدود یک صدمتر دورتر از خانه ایرینا ده ها جسد بی جان دیگر در گندم زارهایی که هواپیما با ۲۹۸ مسافرش روز پنجشنبه در آن افتاده، دراز کشیده اند.
خانم تیپونووا که هنوز از آنچه دیده می لرزد ، می گوید: »جسد هنوز این جاست چون به من گفته اند باید صبرکنم کارشناسان بیایند و آن را ببرند.«
زن جوان بیست و چندساله ای که نمی خواست نامش را بگوید، گفت وقتی صدای انفجار هواپیما را شنیده از خانه بیرون پریده. »در رو باز کردم و دیدم آدم ها دارند می افتند پایین. یکی شان روی کرت سبزی کاری من افتاد.«

گل سرخ و ملافه های پلاستیکی

رویترز می نویسد، اما فقط جسد نبود که از آسمان فرو می بارید. فلزات تکه تکه، چمدان های پاره پاره، و بسا چیزهای دیگر هم بود که با سرعت وشدت در این منطقه کشاورزی در ۴۰ کیلومتری مرز روسیه به زمین می خورد و خرد می شد.
تنه جلوی هواپیما در مزرعه گل آفتاب گردان افتاد که با خانه ایرینا یک کیلومتر فاصله دارد. تکه های خرد و ریز، جسدها و قطعه های بدنه هواپیما تا چندین کیلومتر پراکنده بود.
ماموران امداد اکنون بیشتر جنازه ها را یافته اند، که بعضی شان تاحدی سالم به نظر می رسند اما بقیه مثله شده اند. بعضی از جنازه ها را روی هم انباشته اند و برخی همان جا که افتاده اند، مانده اند. محل را با تکه پارچه های سفیدی که بر سر چوب کرده اند، مشخص کرده اند.
تعدادی از جسد ها را در ورقه های نازک و شفاف پلاستیکی پیچیده اند و گوشه های پلاستیک ها را با سنگ یاکلوخ بر زمین محکم کرده اند. چند جفت پای لخت از زیر چند ملافه پلاستیکی معلوم است . و دست کم بر بالای یکی از آن ها یک میخک سرخ گذاشته اند. در میان کشتگان زن و کودک بسیار وجود دارد. از آن جمله است پسربچه ای در حدود ده ساله که در کنار این صحنه زیر پوشش پلاستیک خوابیده است.
۲۴ ساعت پس از سرنگونی هواپیما، همه چیز آشفته و درهم است. کفش های رهاشده، قوطی های قرص و دارو ، چمدان های خالی و تکه های پارچه لباس ها سراسر دشت را پوشانده است.
برای پاک سازی بخشی از این قتل گاه، تکه های بدنه و موتور و بال های هواپیما را که نشان آبی و قرمز هواپیمایی مالزی را بر خود دارند، از درون چاله هایی که به هنگام فروافتادن در زمین کنده اند، بیرون آورده اند.
ماموران اورژانس، که روز پنجشنبه عده شان خیلی کم بود روز جمعه فوج فوج فرا رسیده اند. و دو چادر بزرگ برای اقامت خود برپا کرده اند. روزنامه نگاران و اهالی محل بی مانع و مزاحم از میان خاکستر و سوخته های هواپیما پرسه می زنند.
شورشیان با لباس جنگ برتن، با نگاهی عصبی به این همه می نگرند. کی یف آنان را متهم به سرنگون کردن هواپیما کرده اند اما آنان این اتهام را درد میکنند و قول داده اند که در روند تحقیقات بین المللی مانعی ایجاد نکنند.
صدای مداوم انفجار خمپاره و تیراندازی در فاصله ای دوردست یادآور نبردی ست که میان شورشیان جدایی خواه و نیروهای دولتی اوکراین جریان دارد و سه ماه از آن می گذرد.

صدای آمریکا VOA

در منجلاب

خبر

مهرانگیز کار

یکشنبه ۲۹ تیر ۱۳۹۳

گاهی دلتنگ روزگاری می شویم که فقط یک رادیو داشتیم. از آن گاهی خبر پخش می شد و اغلب ترانه های درخواستی. حتما در آن روزگارمانند امروز، جنگ و نسل کشی و خانمان سوزی و کشتار قبیله ای و استعماری بیداد می کرد، ولی ظرفیت رادیوی ما در حد ی نبود تا ما را به جبهه های جنگ بکشاند و وادارمان کند تا خون و آتش و بدن های تکه پاره را ببینیم و از این که نمی توانیم وقفه ای در خونریزی ها ایجاد کنیم، آشفته حال بشویم.

به گردابی افتاده ایم در منجلاب خبر که دیگر حتی به یک دولتمرد هم در سراسر جهان اعتماد نمی کنیم. مگر می شود دولتمرد بود و از جنایت پیشگیری کرد؟ مثل این است که صفحه ی کامپیوتر و تلویزیون و سینما را درست کرده اند برای بارش خون و شنیدن صدای ضجه ی قربانیان و بازماندگان. مردی بالای سر خود و مردمی که بر آنها حکومت می کند، گنبد آهنین درست کرده و آن قدر پول و قدرت در جهان دارد که در آسمان گنبد بزند و خمپاره های حماس را در آسمان خنثی کند. هم او با این درجه قدرت، پس از کشتار ستمدیدگان غزه، تازه به آنها که پناهگاهی ندارند، پیغام فرستاده پنج ساعت مهلت دارند تا آب و نان بخرند و خانه های خود را ترک کنند. پیغام داده، پس از پایان مهلت، آتش توپخانه روی آنها ، باری دیگر در مقیاسی مرگبارتر گشوده می شود. آن مرد که امنیت دراز مدت قوم خود را به خطر انداخته، با این اقدام راه بر ائتلاف دولت خودگردان فلسطین و حماس بسته است. می داند در پی آن ائتلاف، مذاکره جدی می شود و مذاکره ممکن است پایان بخش گسترش اشغال سرزمین های بیشتری بشود. رویدادی که آن مرد از آن نفرت دارد. پایان کشتار، پایان زندگی جاه طلبانه ی او و همفکرانش است. چگونه به آن تن در دهد؟

غزه در خون و ویرانی و بن بست دست و پا می زند. غذا ندارد. دارو ندارد. به سقف خانه ی خرابه اش اعتماد ندارد. در یک چشم بر هم زدن، کودک تکه تکه شده ای را روی دست می گیرد و می رود تا جائی پیدا کند برای دفن جگرگوشه اش. سرداران حماس هم دوام این کشتار را راز بقای خود می دانند. آنها نیز امنیت نداشته ی قوم خود را بیش از پیش به خطر می اندازند. برای ائتلاف با عباس بسی دست دست کردند تا نتانیاهو آمد، مردی که ائتلاف را سم مهلک می داند و آن را برج و باروئی در برابر شهرک سازی و فزونخواهی.

غزه در خاک و خون می غلطد. از کمک های بشردوستانه خبری نیست. تا حقوقدانان بتوانند تعریف "جنایت علیه بشریت" یا "نسل کشی" را در غزه ، مصداقی کنند، پاره ای مظلوم از بشریت فنا شده است. هرلحظه کنوانسیون ژنو در جای جای جهان نقض می شود و فریادرسی نیست. امروز غزه در خبرهاست و آنها مویه می کنند. دیروز سوریه در خبرها بود. خوب که سوری ها کشته شدند، بشاراسد قدرت را بازیافت و به کلام الله سوگند خورد حافظ امنیت مردم سوریه باشد. لیبی امنیتی را که در سایه ی آن نفت می فروخت و نان می خورد، از کف داد. چه به دست آورد؟ مخروبه ای که فقر در آن بیداد می کند و صنایع نفتی که آتش بمب و خمپاره به جانش افتاده است. بوکوحرام در جائی از آفریقا سر برکشید و دختران مدرسه را دزدید و آنها را در نماز جماعت به صف کشید و در جهان خودنمائی کرد. هنوز گرم آدم ربائی و حملات انتحاری بوکوحرام بودیم که داعش از مرز سوریه گذشت و به جان عراق افتاد. بیرق سیاه داعش، فراخوانی است به یک بحران جدی در منطقه ای که قرار نیست آب خوش از گلویش پائین برود.

اصل سوم: جبهه ملی ایران برای حفظ احترام به دین مبین اسلام، وهمچنین فراهم شدن امکان بهره گیری از تمامی توان ملی و مردمي، بر اصل جدایی دین از حکومت تاکید می کند.

ادامه در منجلاب خبر

خبرهای کشتار، یکی پس از دیگری همدیگر را می خورند. داعش می آید، بوکوحرام تیتر دوم می شود. نتانیاهو می آید، داعش به حاشیه می رود. انتخابات افغانستان بوی خون می گیرد، دست و بال نتانیاهو باز تر می شود. در مسابقه برای مرگ و انتحار، مذاکرات هسته‌ای ایران و ۵ +۱ و امریکا به مراحل حساس رسیده است. دست بر دعا برداشته ایم تا به جائی برسد. اما تلاطم و کشتار و انتحار در منطقه، مذاکرات را با همه ی اهمیت از متن خبرها دور می کند. در منجلاب خبر، این یک خبر با هر اندازه بحث و اما و اگر، امیدبخش است. سایه ی شوم گرسنگی را برای مردم خود نمی خواهیم. با این وصف بیقرار شده ایم. اگر بنا باشد که منطقه در خون و آشوب غرق بشود و در عمق کشتارها، خواسته ای مانند "رویاروئی مسلمانان با فرهنگ غرب" راست یا دروغ، خود را نمایش بدهد، چگونه می شود امید بست که ایران از منجلاب خبر خود را بیرون بکشد و ساز و کار اقتصادی و سیاسی اش را به نفع مردم و ثبات و امنیت، اصلاح کند؟
خبری که به ظاهر ریز است، از دلهره های بزرگ پرده بر می گیرد. اعلام شده نام بلوچستان روی سربرگ کاغذهای رسمی خط خورده است. این خبر بوی خوبی نمی دهد. مگر همیشه خمپاره و موشک و تانک و توپ، نشا نه ی بحران و تلاطم است؟ مثل جانوران تیز هوش که مدتها پیش از طوفان و زلزله و آتشفشان، خود را به در و دیوار می زنند، آرام نمی گیریم. بسیار نشانه ها پیش روست که خبر از توطئه یا به قولی مدیریت جهانی می دهد. ولی آیا ایران که با توطئه بزرگ شده. در توطئه بغض کرده، و بغض را بی هنگام و نسنجیده در نقطه ای از تاریخ معاصر ترکانده، نمی تواند با آن همه تجربه که پشت سر دارد، بدون رویکرد به تحریک و آدمکشی های بیشتر، از توطئه های فرضی عبور کند و شتابزده نام بلوچستان را از سربرگ کاغذهای رسمی، پاک نکند؟

در منجلاب خبر ممکن است از ترس غرق شدن، بکلی نابود بشویم. ممکن است بسیار خطاهای تازه اتفاق بیافتد که به جای پیشگیری، خطر را نزدیک کند. ایکاش چنین نشود. ایران باقی بماند و در منجلاب خبر فرو نرود.

علی کریمی کاپیتان

سابق تیم پرسپولیس و بازیکن پیشین تیم ملی از فوتبال خداحافظی کرد

علی کریمی: تن به بازی تبلیغاتی و ریاکارانه خداحافظی نخواهم داد

به نام خالق هستی

میخی بر دیوار کوبیدم و کفش‌ها را آویختم

خداحافظی همیشه تلخ و ناگوار است. جدایی از عشقی که تار و پود وجودت را در تصرف دارد، کار آسانی نیست. یک بار صرفا تحت تاثیر خداحافظی غریبانه مهدوی‌کیا تصمیمی احساسی گرفتم و از فضای اندوه بار آن همه بی اعتنایی مرا از فوتبال بیزار کرد و خود را در پایان دیدم.

هر چند همین تصمیم احساسی و عجولانه باعث شد تا برخی‌ها همه چیز را تمام شده بدانند و مرا با دست خود به مسلخ ببرند. با توجه به شرایطی که در آن قرار دارم راهی جز ترک صحنه برایم نمانده. این تصمیم را در حالی که تمام وجودم را شک، تردید و اندوهی ناشناخته گرفته با مردم خوب و مهربان وطنم به اشتراک می گذارم... تصمیمی قطعی و برگشت ناپذیر.

از این پس هوادار متعصب برای تیم محبوبم پرسپولیس و تیم ملی کشورم خواهم بود. دوست دارم و این را وظیفه خود می‌دانم از تمامی سروران و مهرآفرینانی که من را از یک فوتبال خیابانی به میادین جهانی همراهی و مساعدت کردند تشکر کنم و البته تقاضا دارم تا اشتباهات و خطاهای این حقیر که در مقاطعی موجب آزردگی خاطر، نگرانی و رنجش احساسات پاکشان شده بخشیده و مورد عف قرار دهند.

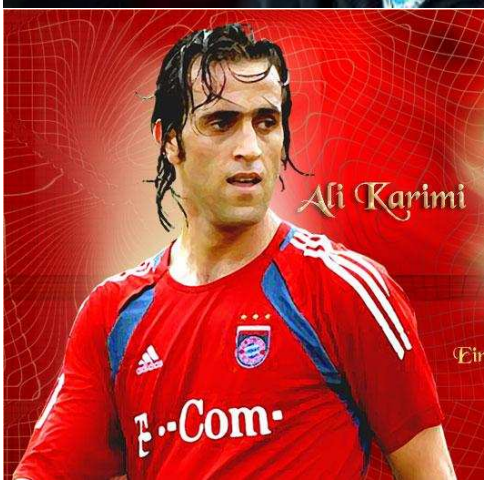

من علی کریمی هر چه دارم بعد از خدا از فوتبال و محبت مردم است که البته هرگز خود را شایسته این همه محبت و لطف نمی‌دانم چرا که در حقیقت قهرمان واقعی این مرز و بوم آنهایی هستند که به خاطر آرامش من و امثال من از آسایش و جان خود گذشتند تا این آرامش و آسایش نصیب ما شود. از همین رو دورود و سپاس به شهدا و جانبازان راه وطن و آزادی. این عزیزان را شایسته و لایق بالاترین ستایش‌ها می‌دانم.

اما از اینکه نتوانستم با پیراهن تیم محبوبم پرسپولیس فوتبال را ترک کنم اصلا ناراحت نیستم زیر این اتفاق عجیبی نیست. هرگز تن به بازی خداحافظی که متاسفانه در فوتبال ما نوعی حرکت تشریفاتی، تبلیغاتی و بعضا ریاکارانه است نخواهم داد. بسیاری از بزرگان فوتبال ما بی سروصدا خاموش شدند و به گورستان فراموشی رهسپار گردیدند.

در خاتمه قلبا اعلام می‌دارم که با خداحافظی از فوتبال تمامی حوادث و حاشیه هایش را هم در همان زمین خاک کرده و آنچه در این مسیر برایم پیش آمده را تنها چالش‌ها ، رقابت ها و احساسات منطقی می دانم. و بالاخره کلام آخر باز با هواداران که همواره برایم اهمیت بالایی داشته و خواهند داشت: شما همیشه در قلب من خواهید بود. از احترامی که طی این سالها نسبت به من داشته اید لذت بردم و سپاسگزارم.

سرانجام باید از این خاک رفت ... خوشا آنکه پاک امد و پاک رفت

خاک پاک تمام ایرانیان علی کریمی

وجود ۱۰ میلیون بی‌سواد مطلق در ایران

بررسی آمارهای رسمی از نرخ بی‌سوادی طی سال‌های گذشته نشان می‌دهد با گذشت ۳۵ سال از تشکیل سازمان نهضت سوادآموزی، ایران در جایگاه مناسبی از نظر سوادآموزی قرار ندارد. در حال حاضر و بر اساس آمارهای یونسکو، در میان ۱۶۴ کشور جهان در رتبه هشتاد و ششم سوادآموزی قرار گرفته‌ایم. سرشماری سال ۹۰ هم نشان داد نزدیک به ۱۰ میلیون از جمعیت کشور و چیزی حدود ۱۵ درصد بی‌سواد هستند.

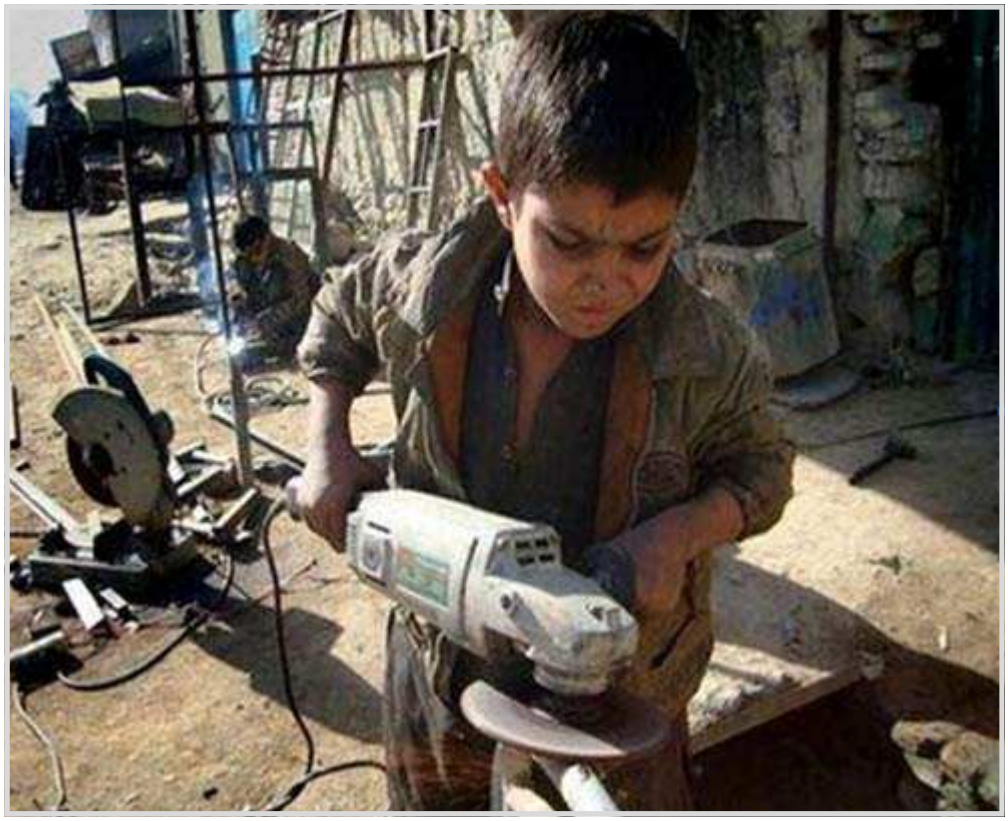

اعتماد: بررسی آمارهای رسمی از نرخ بی‌سوادی طی سال‌های گذشته نشان می‌دهد با گذشت ۳۵ سال از تشکیل سازمان نهضت سوادآموزی، ایران در جایگاه مناسبی از نظر سوادآموزی قرار ندارد. در حال حاضر و بر اساس آمارهای یونسکو، در میان ۱۶۴ کشور جهان در رتبه هشتاد و ششم سوادآموزی قرار گرفته‌ایم. سرشماری سال ۹۰ هم نشان داد نزدیک به ۱۰ میلیون از جمعیت کشور و چیزی حدود ۱۵ درصد بی‌سواد هستند. این تعداد جدا از افرادی است که سواد خواندن و نوشتن دارند اما کم‌سواد محسوب می‌شوند. با احتساب ۱۰ میلیون جمعیت دارای تحصیلات ابتدایی و کم‌سواد و همچنین ۱۰ میلیون جمعیتی که تا مقطع راهنمایی بیشتر تحصیل نکرده‌اند، ۵۲ درصد جمعیت کشور بی‌سواد یا دارای تحصیلات ابتدایی و سیکل هستند که براساس نظر کارشناسان در خطر بازگشت به بی‌سوادی قرار دارند.

گزارش مرکز آمار از نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال‌های ۵۵، ۶۵، ۷۵، ۸۵و ۹۰ نشان می‌دهد میزان باسوادی مردان در جمعیت ۶ ساله و بیشتر، به ترتیب ۹/ ۵۸، / ۷۱، ۷/ ۸۴، ۷ / ۸۸ و ۴/ ۸۸ درصد و در زنان به ترتیب ۵/ ۳۵، ۱/ ۵۲، ۲/ ۷۴، ۳/ ۸۰، ۰۵/ ۸۱ درصد بوده است. اگرچه این درصدها طی ۳۰ نشان‌دهنده کاهش درصد بی‌سوادی است. اما وجود ۱۰ میلیون بی‌سواد مطلق در سال ۹۰ آمار چندان قابل دفاعی برای عملکرد ۳۰ ساله سازمان نهضت سوادآموزی نیست.

در سال ۱۳۵۸ که نهضت سوادآموزی تشکیل شد حدود ۱۴ میلیون از جمعیت ۳۶ میلیونی ایران بی‌سواد بودند. به عبارتی در سال ۱۳۸۵ جمعیت بی‌سواد بالای؟ سال کشور ۴۰/ ۱۵ درصد بوده است. این آمار در سال ۱۳۹۰ به ۲۵/ ۱۵ درصد رسیده است. گزارش‌های سازمان نهضت سوادآموزی نشان می‌دهد از سال ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰ تنها تعداد ۱۱۸۲۶۱ نفر بی‌سواد در جمعیت ۶ ساله و بالاتر کاهش پیدا کرده است. تعدادی که نشان می‌دهد با وجود پیگیری طرح‌هایی چون طرح ضربتی، طرح سوادآموزی کارگران، طرح سوادآموزی نیروهای مسلح، طرح مدارس، طرح مساجد، طرح آموزش مکاتبه‌یی، طرح سوادآموزی در زندان‌ها، طرح لازم‌التعلیم، مراکز یادگیری محلی، طرح آموزش فرد به فرد و...افزایش تعداد باسوادان چندان چشمگیر نبوده است.

رییس سازمان: عملکردمان قابل دفاع است

براساس برنامه پنجم توسعه بی‌سوادی باید تا پایان سال ۹۴ در گروه سنی کمتر از ۵۰ سال ریشه‌کن شود، کمتر از دو سال مانده به پایان این برنامه علی باقرزاده، رییس سازمان نهضت سوادآموزی در توضیح عملکرد این سازمان به »اعتماد «می‌گوید: تا پایان برنامه توسعه دو سال زمان داریم. مصمم هستیم از این دو سال نهایت استفاده را بکنیم. در حال حاضر هم وضعیت خوبی داریم.

باقرزاده ادامه می‌دهد: »عملکرد ما در طول ۳۰ سال قابل دفاع بوده است. درطول ۳۰ سال ۳۵ درصد نرخ باسوادی را افزایش دادیم. در سال۵۸، ۵۰ درصد جمعیت بالای ۶۰ سال بی‌سواد بودند. در سال ۹۳، ۸۵ درصد باسواداند. بعضی از کشورها سابقه ۱۲۰-۱۳۰ ساله برای مبارزه با بی‌سوادی دارند و سازمان عملکرد خوبی داشته است.«

وضعیت سواد در گروه‌های مختلف سنی
براساس سرشماری سال ۹۰ از کل جمعیت ۶ ساله و بالاتر کشور چیزی حدود ۱۰ میلیون نفر یعنی ۴/ ۱۴ درصد جمعیت بی‌سواد بودند. این آمار برای مردان ۵/ ۱۰ درصد و برای زنان ۳/ ۱۸ درصد اندازه‌گیری شد. این آمارها نشان می‌دهد نرخ بی‌سوادی در مناطق شهری۶/ ۱۰ درصد و در مناطق روستایی ۲۴ درصد بوده است. توزیع جنسی و جغرافیایی جمعیت بی‌سواد در سال ۱۳۹۰ هم بیانگر این است که از کل بی‌سوادان کشور، ۹/ ۵۲ درصد قدر سهم مناطق شهری و ۱/ ۴۷ درصد قدر سهم مناطق روستایی بوده‌اند. این آمار برای مردان ۸/ ۳۶ درصد و برای زنان ۲/ ۶۳ درصد بوده است.

از کل جمعیت چهار میلیون و ۴۳۷ هزاری ۶-۹ ساله‌های سال ۹۰، ۲۳۶ هزار و ۵۳۸ نفر بی‌سواد بوده‌اند. این تعداد با وجود قرار داشتن در سن تحصیل، دور از مدرسه و به عبارتی بازمانده از تحصیل بوده‌اند. تعداد بی‌سوادان این گروه سنی ۲۳۶۵۳۸ نفر یعنی ۴/ ۲ درصد کل بی‌سوادان بوده است. از این رقم تعداد ۱۱۹۲۴۹ نفر یعنی ۴/ ۵۰ درصد به مردان و ۱۱۷۲۸۹ نفر یعنی ۶/ ۴۹ درصد به زنان و همچنین ۱۴۱۴۸۶ نفر معادل ۸/ ۵۹ درصد به مناطق شهری و ۹۵۰۵۲ یعنی ۲/ ۴۰ درصد به مناطق روستایی تعلق داشته‌اند. تعداد بی‌سواد در گروه سنی۱۰-۲۹، ۸/ ۹ درصد کل بی‌سوادان و معادل ۹۵۰ هزار نفر است. از این رقم تعداد ۴۱۵ هزار و ۲۴۲ نفر یعنی حدود ۷/ ۴۳ درصد به مردان و ۳/ ۵۶ درصد به زنان و همچنین ۶/ ۴۳ درصد به مناطق شهری و ۴/ ۵۶ درصد به مناطق روستایی اختصاص یافته است.

از کل جمعیت ۳۰-۴۹ ساله ۳/ ۸۷ درصد معادل ۱۸ میلیون و ۷۵۸ هزار نفر باسواد بوده‌اند. در مقابل تعداد بی‌سواد در این گروه سنی حدود ۸/ ۲۵ درصد کل بی‌سوادان یعنی دو میلیون و ۵۰۵ هزار نفر بوده است. از این رقم ۶/ ۳۲ درصد به مردان و ۴/ ۶۷ درصد به زنان و همچنین ۴/ ۴۷ درصد به مناطق شهری و ۶/ ۵۲ درصد به مناطق روستایی اختصاص یافته است. تعداد بی‌سوادان این گروه سنی ۶/ ۳۵ درصد کل بی‌سوادان یعنی سه میلیون و ۴۵۶ هزار نفر بوده است. از این رقم ۶/ ۳۵ درصد به مردان و ۴/ ۶۴ درصد به زنان و همچنین ۳/ ۴۶ درصد به مناطق شهری و ۷/ ۵۳ درصد به مناطق روستایی تعلق گرفته است. رییس سازمان نهضت سواد آموزی در گفت‌وگو با »اعتماد «خبر داد که از مجموع سه میلیون و ۴۵۳ هزار نفر در گروه سنی ۱۰-۴۹ سال که در سرشماری سال ۹۰ خود را بی‌سواد اعلام کرده بودند، حدود ۳۰۰ هزار نفر باسواد شده‌اند. باقرزاده ادامه می‌دهد: از این تعداد ۴۳۰ هزار نفر تبعه خارجی داریم که تکلیفی در قبال آن از منابع دولتی نداریم. ۱۰۰ هزار نفر آموزش‌ناپذیر هستند. مثلا ضریب هوشی کمتر از ۶۰ دارند و دچار معلولیت‌های ذهنی هستند. ۹۰۰ هزار نفر هم سابقه مدرک نهضت سوادآموزی را دارند و کم‌سواد محسوب می‌شوند.
با احتساب یک میلیون و ۲۰۰ هزار نفر از مجموع سه میلیون و ۴۵۶ هزار نفر گروه سنی ۱۰-۴۹ سال همچنان بی‌سوادند که ۶۰۰ هزار نفر از این افراد از اعضای خانواده

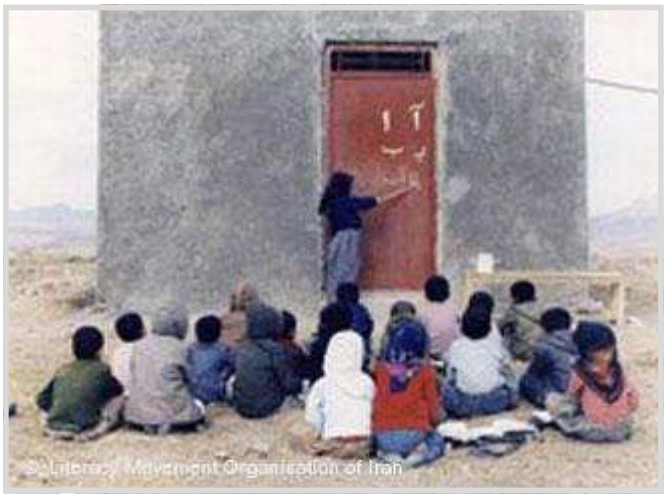

دانش‌آموزان هستند و طرحی در سطح مدرسه برای باسواد کردن آن‌ها قابل اجراست. به گفته باقرزاده قرار است هر مدرسه ۱۰ نفر از اعضای خانواده دانش‌آموزان را برای باسواد کردن پوشش دهد. ۴۳۰ هزار نفر از افراد بی‌سواد هم به گفته رییس سازمان نهضت سوادآموزی ناشناخته‌اند و اطلاعاتی از آن‌ها به ثبت نرسیده است. همچنین از گروه سنی ۲۰-۱۰ ساله‌ها ۷۲ هزار نفر سابقه تحصیلی ثبت شده ندارند.
رتبه‌بندی استان‌ها از نظر درصد سواد
بالاترین درصد باسوادی ۱۰-۴۹ ساله‌ها به استان مازندران با ۷/ ۹۵ درصد و پایین‌ترین آن به استان سیستان و بلوچستان با ۶/ ۷۶ درصد اختصاص یافته است. براساس گزارش سازمان نهضت سوادآموزی، اگر بر این اساس استان‌ها را به سه گروه بالاتر از میانگین، در حد میانگین و پایین‌تر از میانگین کشوری تقسیم کنیم، استان‌های مازندران، سمنان، اصفهان، البرز، تهران، یزد، گیلان، خراسان رضوی، فارس، مرکزی و قم به عنوان استان‌های بالاتر از میانگین کشوری و استان‌های همدان، خراسان جنوبی، زنجان، قزوین، آذربایجان شرقی، ایلام، چهارمحال و بختیاری، کرمانشاه، گلستان، هرمزگان، اردبیل، کهگیلویه و بویراحمد، بوشهر و خوزستان به عنوان استان‌های در حد میانگین کشوری و استان‌های خراسان شمالی، کرمان، لرستان، کردستان، آذربایجان غربی و سیستان و بلوچستان به عنوان استان‌های پایین‌تر از میانگین قرار دارند.
اعمال محدودیت برای بی‌سوادان
وجود ۱۰ میلیون بی‌سواد طی چند وقت گذشته هشدار دولتمردان دولت یازدهم از جمله اسحاق جهانگیری، معاون اول رییس‌جمهور را به دنبال داشت. جهانگیری با بیان اینکه در زمینه ریشه‌کنی بی‌سوادی از جایگاه مطلوبی در سطح دنیا برخوردار نیستیم، گفت: دولت نمی‌تواند نسبت به جمعیت بی‌سواد کشور بی‌تفاوت باشد و برای ریشه‌کنی بی‌سوادی از هیچ تلاشی دریغ نخواهد کرد. این هشدارها اجرای طرح‌هایی همچون سلب امتیازات شهروندی از بی‌سوادان را از سوی مسوولان سازمان نهضت سوادآموزی مطرح کرد. باقرزاده در مورد محدودیت‌های اعمال شده برای افراد بی‌سواد می‌گوید: طرحی تهیه کردیم که براساس آن به افراد بی‌سواد زیر ۵۰ سال اجازه داده می‌شود طی دوسال به صورت رایگان باسواد شوند. اگر این افراد در این مدت از این فرصت استفاده نکردند یکسری امتیازات از آن‌ها سلب می‌شود. او ادامه می‌دهد: در صورت تصویب از سوی دولت این محدودیت‌ها شامل ممنوعیت و محدودیت بی‌سوادان در گرفتن مجوزها و موافقت‌های اصولی، پروانه کسب، گواهینامه رانندگی، تسهیلات بانکی و محدودیت در برداشت یارانه می‌شود.

جبهه ملی ایران (هلند)

در حال حاضر سازمان نهضت سوادآموزی برای کاهش آمار بی‌سوادی طرح‌هایی همچون طرح آموزش نفر به نفر را دنبال می‌کند که براساس آن هزینه باسواد کردن هر فرد ۵۰۰ هزار تومان تعیین شده که سازمان مکلف می‌شود براساس قرارداد به فرد آموزش‌دهنده پرداخت کند.

عملکرد سازمان طی ۱۰ سال

بعد از سرشماری سال ۸۵ و آماری که نشان می‌داد عملکرد این سازمان در فاصله ۱۰ سال بین دو سرشماری ۸۵ تا ۷۵ تنها باعث کاهش ۱/۵ درصد از جمعیت بی‌سوادان شده است، پیشنهاد انحلال سازمان نهضت سوادآموزی مطرح شد.

نهایتا در سال ۱۳۹۰ با توجه به رشد نرخ باسوادی سازمان نهضت سوادآموزی به یکی از معاونت‌های سازمان آموزش و پرورش تبدیل و واحدهای استانی آن در وزارت آموزش و پرورش ادغام شد. در حال حاضر این سازمان بودجه خود را از آموزش و پرورش دریافت می‌کند. بودجه این سازمان در سال ۹۳ با ۲۴ درصد افزایش با احتساب درآمدها و تملک و هزینه پرسنلی به ۲۵۰ میلیارد تومان رسید. قاسم جعفری، دبیر کمیسیون آموزش مجلس در مورد وضعیت بی‌سوادی به «اعتماد» می‌گوید: در مجموع زحمت خوبی کشیده شده اما ما با توجه به شرایطی که داریم و آمارهایی که داده می‌شود باید بتوانیم روش‌های نوین‌تری را در پیش بگیریم. افراد لازم‌التعلیم و کسانی که زیر ۴۰ هستند و باید بی‌سواد نباشند تعداد زیادی است. این برای جامعه ما با همه تلاش‌هایی که شده و مورد تقدیر سازمان‌های بین‌المللی قرار گرفته کم است.

او ادامه می‌دهد: باید ببینیم مشکل دقیقا چیست که هنوز بی‌سواد مطلق داریم. آیا درست گزارش نمی‌کنند یا برنامه‌های ما درست نیست. شاید عدم وجود الزام‌آوری در برنامه‌ها باعث شده که افراد لزومی به آموزش دیدن نمی‌بینند. جعفری توضیح می‌دهد: باید سیاست‌های تشویقی گذاشت که افراد تمایل پیدا کنند. از طرفی وجود جنبه‌های الزام‌آور نیز ضروری است. در بعضی از کشورها مثلا در قبال تقاضای تسهیلات توسط افراد از آن‌ها عدم سوءپیشینه می‌خواهند که آیا به خاطر بی‌سوادی موجب ضرر و زیان به دیگران نشده‌اید. ممکن است خیلی از بازماندگان از تحصیل ما کودکان کاری باشند که به دنبال کار رفته و دیگر کسی از او خبری ندارد. باید برای این‌ها اقدامات جدی انجام شود. حجت‌الله درویش‌پور، عضو کمیسیون آموزش هم در مورد عملکرد سازمان نهضت سوادآموزی به »اعتماد «می‌گوید: نهضت سوادآموزی در آغاز کار یعنی تا دهه اول عملکرد خوبی داشت ولی در یک دهه آخر سازمانی تشریفاتی شده و کارایی قابل قبولی ندارد. دلایل متعددی می‌تواند داشته باشد. از جمله اینکه برای استقبال بی‌سوادان از باسواد شدن چقدر فرهنگ‌سازی کردیم. شرایط ویژه‌یی می‌خواهد که بی‌سوادها تشویق بشوند.

مورد دیگر اینکه عملکرد نهضت بیشتر به سمت گزارش کار دادن پیش رفته است تا اینکه بی‌سوادی را کم کند و به مرز مطلوب برساند. البته مشکلات اقتصادی افراد جامعه هم تاثیرگذار است. بی‌سوادها اکثرا از طبقه پایین جامعه هستند که یا وقت نداشته‌اند یا در محیطهایی مثل روستاهای دوردست زندگی می‌کردند که نهضت سوادآموزی به آن‌ها دسترسی کمتری دارد. بالا بودن سن بعضی از بی‌سوادان که دیگر توانایی خوبی در یادگیری نداشتند. این‌ها مجموعه عواملی است که باعث عدم موفقیت نهضت سوادآموزی می‌شود. بی‌سوادی بیش از ۱۵ درصد جمعیت کشور در حالی است که براساس تحقیقات، بی‌سوادی با وضعیت آسیب‌های اجتماعی رابطه نزدیکی دارد.

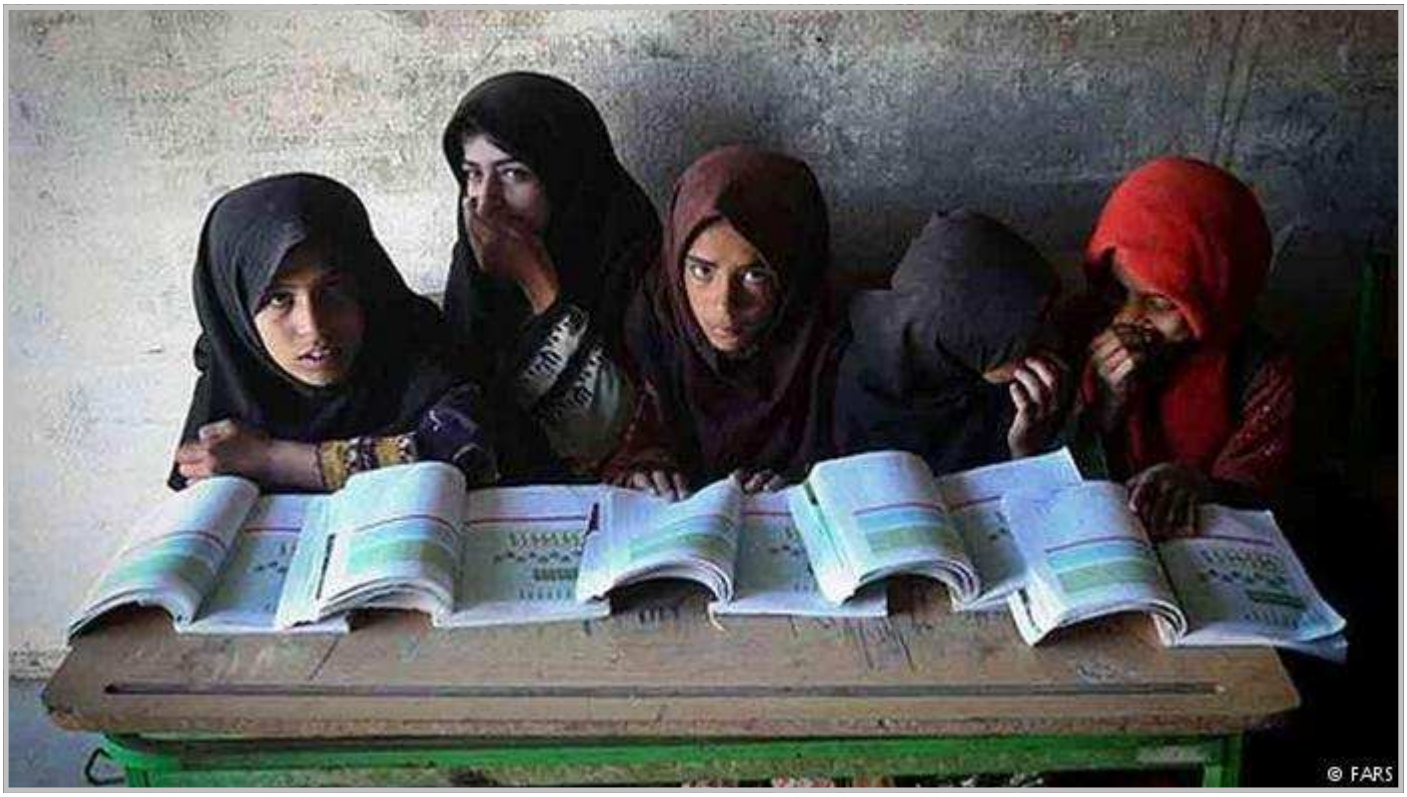

اتهام تازه علیه احمدی‌نژاد: استخدام ده هزار بی‌سواد در آموزش و پرورش

رادیو فردا
radiofarda.com

۱۳۹۳/۰۴/۲۵

یک نماینده مجلس ایران به نقل از آمار معاونت سرمایه انسانی رئیس جمهوری، دولت محمود احمدی‌نژاد را به «استخدام بدون ضابطه ۴۵۰ هزار نفر، تاسیس ۲۰۰ هزار موسسه و سازمان خلاف قانون و استخدام بیش از ده هزار بی‌سواد در آموزش و پرورش »متهم کرد.

به گزارش خبرگزاری خانه ملت، وابسته به مجلس شورای اسلامی ایران، در جلسه غیرعلنی ۲۵ تیرماه مجلس، محمود عسگری آزاد، جانشین معاون توسعه مدیریت و سرمایه انسانی رئیس جمهور، گزارشی از تعداد کارکنان دولت ارائه کرد.

پس از برگزاری این جلسه غیرعلنی،غلامعلی جعفرزاده ایمن‌آبادی، نماینده رشت، جزئیاتی از این گزارش را با خبرنگاران در میان گذاشت.

آقای جعفرزاده گفت: «بر اساس این گزارش ۲۰۰ هزار سازمان برخلاف قانون در دولت‌های گذشته شروع به فعال کرده‌اند، همچنین ۶۵۰ هزار نفر در چند سال گذشته استخدام شده‌اند که جذب حدود ۴۵۰ هزار نفر از آنها بدون ضوابط و بر اساس رابطه بوده است.»

پیش از این نیز موضوع استخدام‌ها در دولت احمدی‌نژاد اعتراض نمایندگان مجلس نهم را باعث شده بود.

یکی از موارد اعتراض نمایندگان به طرحی موسوم به طرح مهرآفرین بود که بر اساس آن مقرر شده بود که دولت شرایط استخدام حدود ۵۰۰ هزار نفر را فراهم کند.

دولت حسن روحانی در آبان‌ماه ۱۳۹۲ این مصوبه دولت گذشته را لغو کرد.

به گفته نماینده مردم رشت همچنین «در دولت گذشته عمده اطرافیان و خانواده‌های مسئولان، فرمانداران، استانداران و وزرا بدون هیچ قانونی استخدام شدند.»

آقای جعفرزاده ایمن‌آبادی با بیان این که دو درصد از ۷۶ هزار نفری که در دو سال گذشته در وزارت آموزش و پرورش استخدام شدند بی‌سواد هستند اضافه کرد: «۱۴ درصد تحصیلاتی تا مقطع ابتدایی، ۱۹ درصد راهنمایی، یک درصد دیپلم و ۳۳ درصد بالاتر از دیپلم هستند که نشان‌دهنده بروز فاجعه در این حوزه است.»

نماینده رشت همچنین در تذکری شفاهی در صحن علنی مجلس گفت: «از ۷۶ هزار استخدام شده در آموزش و پرورش ده هزار و ۶۴۰ نفر بی‌سواد هستند.»

وی خطاب به رئیس مجلس گفت: «اگر صلاح می‌دانید این گزارش را به کمیسیون اصل نود ارجاع داده تا رسیدگی شود.»

علی لاریجانی، رئیس مجلس ایران، نیز در پاسخ به سخنان آقای جعفرزاده وعده داد که «کمیسیون اصل نود مجلس این موضوع را بررسی خواهد کرد و در صورت مشخص شدن تخلفات آن را اعلام خواهد کرد .»

کار باشیخ ، حریفان به مدارا نشود
نشود یکسره تا یکسره رسوا نشود
در تزویر و ریا باز شد این دفعه چنان
بایدش بست ، پس از بسته شدن وا نشود
سلبِ آسایشِ ما مردم از اینهاست ، چرا
سلب ی آسایش و آرامش از اینها نشود ؟
گو به آخوند مصر تر زمگس زحمت ما
کم کن ، این غوره شود باده و حلوا نشود
کار عمامه در این مُلک ، کُلَه ورداریست
نیست آسوده کس ، ار شیخ مکلاّ نشود
باز دور دگر آخوند وکیل ار شد ، کاش
باز تا حشر درِ مجلسِ شورا نشود
باش پوتین زند اُردنگ به نعلین آنسان
که به یک ذلتی افتد که دگر پا نشود .

متن آهنگ داریوش" دوباره باز خواهم گشت"

دوباره باز خواهم گشت
درِ گل خانه‌ها را بازخواهم کرد
تمام آسمان را آبی پرواز خواهم کرد
تو را در کوچه‌های کودکی آوازخواهم کرد
دوباره باز خواهم گشت , دوباره باز خواهم گشت
تمام قفل‌ها را باز خواهم کرد
از آنجائی که ماندم ناتمام، آغاز خواهم کرد
تو را ای خانه‌ی برآب
تو را ای تشنه‌ی سیراب
تو را آباد خواهم کرد
تو را هر لحظه و هرجا
تو را هر جای این دنیا
تو را فریاد خواهم کرد , تو را فریاد خواهم کرد
درخت عشق خواهم کاشت
سیاهی یا سپیدی نه
تمام رنگ‌ها را دوست خواهم داشت
کبوترهای عاشق را
گلهای شقایق را
یکایک از قفس آزاد خواهم کرد
سبب سازان هجرت را
تبر داران ظلمت را
به دار نور خواهم بست
زمین زادگاهم را که صدها تکه و پاره‌ست
دوباره بازخواهم یافت , دوباره بازخواهم یافت
تو را ای خانه‌ی برآب
تو را ای تشنه‌ی سیراب
تو را آباد خواهم کرد
تو را هر لحظه و هرجا
تو را هر جای این دنیا
تو را فریاد خواهم کرد , تو را فریاد خواهم کرد
از آنجائی که ماندم ناتمام، آغاز خواهم کرد
تو را در کوچه‌های کودکی آوازخواهم کرد
اگر حتی فقط یک روز باقی باشد از عمرم به خانه
بازخواهم گشت
باز خواهم گشت , دوباره بازخواهم گشت

تغییر رژیم در ایران ممکن گشته است

کورش عرفانی

در هر نظام دیکتاتوری منطقی وجود دارد که شرایط نابودی آن از درون را فراهم می کند: از بین بردن امکان بهره برداری از خرد جمعی. استبدادگران جز خود را برنمی تابند و به همین دلیل دگراندیشان را منع و سرکوب می کنند. نخبگان و اندیشه ورزان راه هجرت پیش گرفته و یا اگر بمانند هرز می روند. جمهوری اسلامی نمونه ی بارزی است از دشمنی با خرد و خردورزان. با بستن راه های ورود عقلانیت به درون ساختارهای خویش، نظام خود را از درون تهی ساخت، تا حدی که در نهایت سرنوشت آن به دست مشتی تهی مغز چون سردار نقدی و پاسدار ..... و پاسدار ..... افتاد

این بلاهت سالاری اسلامی دو وجه منفی و مثب را با خود دارد. وجه منفی آن این است که کشور زیر سیطره ی این عقب مانده های روانی روز به روز به قهقرا رفته و می رود. وجه مثبت آن این است که اینان بر شاخ نشسته و بن می برند. جمهوری اسلامی یک نظام تمام شده محسوب می شود، زیرا در خود، آن میزان از اشتباه و نفرت و جنایت را انباشته کرده است که به سوی نابودی رود. بن بستی که اینک گرفتار آن شده راه برون رفتی ندارد جز این که اینها خود از صحنه بیرون روند. آیا این کار را خواهند کرد؟ برای این منظور چند شرط ضروری است:

1) از درون، ساختارهای حکومتی قادر به بازسازی خویش برای ادامه ی حیات نباشند.

2) از بیرون، پشتیان های خارجی نظام دیگر حمایت نکنند.

3) در میان مردم مخالفت وسیعی با کنار زدن رژیم وجود نداشته باشد.

4) در جامعه نیروهایی باشند که ضربه ی نهایی را به حاکمیت بزنند و آن را ساقط کنند.

شرط نخست که به نظر نگارنده مهم ترین آنها می باشد تامین است. جمهوری اسلامی دیگر نمی تواند روی پای خود بیاستد، بنابراین، برای ادامه حیات خود باید زانو بزند و این یعنی تسلیم در مقابل غرب و اگر مردم فعال برخورد کنند، یعنی تسلیم در مقابل خواست ملت. پس، از این نظر که رژیم راه بازگشتی ندارد جای تردیدی باقی نمانده است، حتی برای خودی ها.

شرط دوم نیز به معنای نسبی موجود است. در حالی که بسیاری می پندارند که تنها موضوع اتمی است که غرب را از ایران دور ساخته، اما واقعیت چیز دیگری است. رسیدن دولت های بزرگ به این نتیجه ساده که رژیم قادر به تامین بقای خود نیست او را از یک حکومت قابل سرمایه گذاری برای سرمایه داری بیرون می آورد. به عبارت دیگر، روی اسب مرده کسی شرط نمی بندد. غرب به دنبال نیروی تازه نفسی است که بتواند خواست های سرمایه داری جهانی را در منطقه ی نفت خیز و حساس خلیج فارس تامین کند، جمهوری اسلامی هر چند نوکر صفت و وطن فروش است اما به واسطه ی پوسیدگی ساختاری دیگر کاندیدای مناسبی نیست.

شر ط سوم نیز تامین است. رژیم پشتوانه ی اجتماعی خویش را از دست داده و آن را با سیستم مزدوری جایگزین کرده است. مزدور نیز تا زمانی که پول هست می جنگد و وقتی پول نیست به اربابش پشت می کند و به جبهه ی مطمئن تر می پیوندد. جمهوری اسلامی نمی تواند با لشگری از مزدوران در مقابل سیل توده های به خشم آمده بیاستد. هر حاکمیتی که نفرت اجتماعی را توده گیر کند رفتنی است.

شرط چهارم به این برمی گردد که آیا یک جریان اجتماعی قدرتمند و سازمان یافته در جامعه وجود دارد یا خیر. هم اکنون این سازمان یابی اجتماعی در حال گسترش است،و تشکل های سیاسی در این زمینه, البته به صورت پراکنده فعال هستند. اما نکته مهم این است که **تغییرطلبان، برخلاف سال 88، این بار باید در پی سازمان دهی خویش با شند تا دیگر ضعف گذشته را نداشته باشند.**

با ترکیب این چهار شرط می بینیم که تغییر در راهست. تغییری که جبر شرایط زمینه ی آن را فراهم کرده است، اینک اراده و اختیار ماست که از این زمینه برای تحقق آن استفاده کند و فرصت تخریب بیشتر را به رژیم ندهد. امروز شرایط عینی دگرگونی فراهم است، نیاز به ایجاد شرایط ذهنی برای بهره بردن از آن است. با گسترش آگاهی، خودباوری و کار جمعی هدفمند و سازمان یافته می توان سرانجام به نکبت پایان بخشید. فراموش نکنیم، از آن جا که تغییر غیر قابل پرهیز است اینک بحث کیفیت آن است. اگر نیروهای دمکراتیک و مردمی و انسان مدار نکوشند و نجنبد، نیروهای غیردمکراتیک، غیر مردمی و منفعت مدار این فرصت تاریخی را برای خویش مصادره خواهند کرد، مانند گذشته.

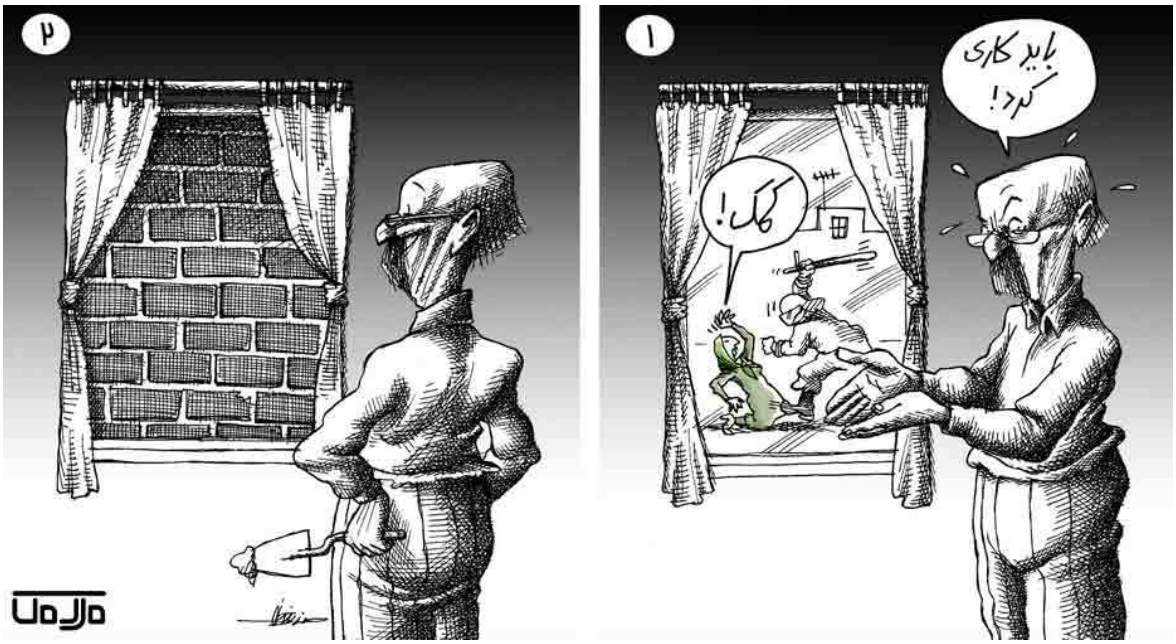

اصل ششم: تقویت و پاسداری و گسترش زبان ملی و مشترک فارسی و فرهنگ و هنرهای ملی ایران.

جبهه ملی ایران (طلبان)

درباره دوروپی، غرب‌ستایی و غرب‌ستیزی ما ایرانیان

هجدهم خردادماه ۸۴، مجموعه فرهنگی هنری تهران، میزبان مهمانان انتشارات «قصیده سرا »بود تا با حضور عزت‌الله فولادوند، داریوش شایگان و فرهاد خسروخاور و با مدیریت و اجرای حامد فولادوند، فرهنگ ایرانی مورد ارزیابی انتقادی قرار گیرد. پرسش‌های اصلی این نشست، حول محور هویت ایرانیان در هزاره سوم، علل خودشیفتگی و خودباختگی ایرانیان، تعصب و تسامح نزد ایرانیان، کتمان عقیده و دوگانگی فکری نزد ایرانیان و... می چرخید. مقاله حاضر در رابطه با مطالب عنوان شده در این همایش علمی نگاشته شده است. آنچه مسلم است یکی از ویژگیهای فرهنگی ما ایرانیان "کتمان عقیده" است که عده‌ای آن را به دورنگی و دوروئی ما نسبت می‌دهند و عده‌ای دیگر آن را ناشی از ادب شرقی ما می‌دانند و بعضی نیز ریشه آن را در اقلیت قرار داشتن ما شیعیان، در زمانی می‌دانند که به دلیل وجود حاکمان سنی مذهب، مجبور به کتمان عقیده و یا تقیه شدیم. به نظر من این خصوصیت بیشتر زاده شرایط اجتماعی ماست، و به همین دلیل می‌توان آن را در بیشتر مردمانی که در جوامع مشابه جامعه ما یعنی غیر دموکراتیک پرورش یافته‌اند، مشاهده نمود. توضیح اینکه در چنین جوامعی رابطه انسان‌ها معمولا رابطه‌ای برابر نبوده بلکه اکثریت افراد در دو رده‌ی "بالا و پایین"؛ "رئیس و مرئوس"؛ "زبردست و زیردست"؛ قرار می‌گیرند. با یک نگاه می‌توان دید که رابطه کارفرما و کارگر، رئیس و کارمند، معلم و شاگرد، والدین و فرزندان، شوهر و زن، بزرگ و کوچک در محدوده اجتماعات کوچکتر حتی یک خانواده، همه از این نوع است یعنی یک سوی آن زورگو و سوی دیگر زورپذیر ایستاده است. بدیهی است که افراد در هر موقعیتی که باشند در عین این که زیر نفوذ اشخاص قدرتمندتر از خود قرار می‌گیرند، خود در رأس قدرت بوده و زیردستانی دارند که به برکت بی‌قانونی می‌توانند به آنها اعمال ظلم نمایند. در چنین شرایطی همه در ترس از مافوق بسر می‌برند و برای جلب حمایت او و یا دفع خطر از خود سعی در جلب رضایت او می‌کنند. این جلب رضایت از راههای مختلفی مثل تعریف و تمجید، موافقت با گفته‌ها و خواسته‌های مافوق، هدیه دادن (رشوه) ، تعظیم و تکریم و اظهار خاکساری و.... صورت می‌گیرد. پرواضح است که نظرات و عقایدی که ابراز آن باعث ناخشنودی فرادست می‌گردد در حضور او کتمان و در غیاب او مطرح می‌گردد و این همان است که "دورویی و ریا" نامیده می‌شود. اینک این سوال پیش می‌آید که چرا ما نه تنها با فرادستان بلکه با همطرازان خویش و بطور کلی با همه چنین رفتاری را در پیش می‌گیریم؟ علت این امر جایگزینی "ترس" با "احترام" است. بدین معنی که تمامی رفتارها و گفتارهائی که براساس ترس و ناامنی از ما سر می‌زند تا بوسیله آن مورد امنیت و حمایت مافوق قرار گیریم "احترام" خوانده شده است. این جایگزینی باعث شده که بنام احترام اعمالی از قبیل تعریف و تمجید، دست بوسی و خاکساری، کاربرد القاب و عناوین و بله قربان گوئی‌ها بصورت گسترده‌ای رواج یابد و از طرف همگان منطقی و معقول جلوه کند. طبیعتا وقتی این کارها احترام نامیده شد عدم انجام این اعمال و بیان حقیقتی که مغایر منافع و سلیقه دیگری باشد توهین تلقی شده و به گستاخی و بی‌ادبی تعبیر می‌شود. بدون شک اگر ریشه‌یابی درستی از این پدیده‌ها نداشته باشیم و این رفتارها را بر اساس "ادب ایرانی" و یا "حجب و حیای شرقی" نام گذاری کنیم نتیجه خواهیم گرفت که غربیان با داشتن صداقت و صراحت لهجه بی‌ادب و بی‌شرمند. چرا که آنان ناچار نیستند که مکررا یکدیگر و بویژه فرادستان را مورد تملق و چاپلوسی قرار دهند. و یا اگر این ویژگی را به حساب "تقیه و تشیع" بگذاریم به این بن بست می‌رسیم که حتما ایرانیان قبل از اسلام – برفرض اینکه دارای صراحت گفتار و صداقت کردار بوده‌اند - مردمانی بی‌ادب بوده‌اند. متاسفانه ما قرنهاست که به خصوصیاتی نامطلوبی که ریشه آنها ناامنی و بی‌پناهی و بی‌قانونی بوده است قبای زیبای "ادب" و "احترام" و "مردمداری" و... پوشانده‌ایم و به آنها افتخار می‌کنیم. همین ذهنیت است که فرایند دموکراسی را در کشور ما با مشکل روبرو کرده و می‌کند. چرا که دموکراسی با "نقد" شروع می‌شود و هنگامی که نقد "توهین" تلقی بشود، آن را برنخواهیم تافت، انتقاد کننده را دشمن قلمداد کرده و با او همان رفتاری را در پیش خواهیم گرفت که با دشمن حقیقی خود. نتیجه چنین برخوردهایی این است که ما در مقابل خطاهای یکدیگر سکوت کنیم، چشم خود را بر نابسامانی‌های یکدیگر ببندیم و بدین ترتیب از ترقی و تعالی در سطح فردی بازمانیم و به تبع آن از رشد و پیشرفت در سطح اجتماعی و جهانی نیز باز مانیم.

غرب ستایی

در رابطه با غرب ستایی باید گفت که آنچه که ستوده می‌شود "غرب" نیست بلکه "قدرت" است که ستوده می‌شود و این ستایش را ما در تمامی طول تاریخ بشریت شاهد بوده‌ایم. بشر هر چه را که در آرزوی بدست آوردن آنست می‌ستاید و بشر بیش از هر چیز در آرزوی بدست آوردن قدرت است. با کمی دقت می‌توان جنگ قدرت را در تمامی سطوح و ابعاد زندگی به مشاهده نشست. جنگ بین زن و مرد، سیاه و سفید، رئیس و مرئوس، کوچک و بزرگ همه و همه بر سر قدرت است. این قدرت است که به انسان شهامت می‌دهد، او را از دیگران بی‌نیاز می‌کند و بدین ترتیب غرورش را که گرامی ترین سرمایه هستی اوست حفظ می‌دارد. تلاش انسان‌ها در راستای دستیابی به ثروت و شهرت و محبوبیت همه در راستای کسب قدرت است. جنگ بر سر قدرت و به موازات آن ستایش قدرت و تلاش در نزدیک شدن به قدرتمند را می‌توان در سطوح متفاوت دریافت. انسان برای حفظ خویش به غذا و مسکن و امنیت و در مراحل بالاتر به فعلیت رسانیدن استعدادهای خویش و لذت بردن از مواهب زندگی نیاز دارد و در جوامعی که این امنیت و رفاه توسط سیستم‌ها فراهم نمی‌شود و قانونی حمایت از او را بعهده نمی‌گیرد، او این حمایت و امنیت را در نزدیک شدن به فرد قدرتمند بدست می‌آورد.

اصل هفتم: اتخاذ سیاست خارجی مستقل ایرانی بر پایه حفظ مصالح و منافع ملی و حفظ تمامیت ارضی کشور، پشتیبانی از اصول و هدفهای منشور ملل متحد، دوستی واحترام متقابل با همه ملت ها و کشورها بویژه کشورهای منطقه و مبارزه با هرگونه تروریسم فردي، گروهی و دولتي.

آقای حامد فولادوند با اظهار این مطلب که: "به دکتر حسابی زیاد توجه نمی شد ولی بعد از اینکه از آمریکا جایزه ای را دریافت کرد، مورد توجه قرار گرفت یا اینکه وقتی آقای کیارستمی در فستیوال کن برنده شد کارهایش در داخل ایران هم مورد استقبال قرار گرفت یا اینکه وقتی‌هاشمیان در تیم فوتبال بایرن مونیخ بازی کرد به تیم ملی ایران دعوت شد" و بیان اینکه خیلی از پژوهشگران ما سعی می کنند که کتابها و مقالات خود را به زبان انگلیسی یا فرانسه بنویسند و اینگونه استدلال می کنند که اگر کار ما در غرب مورد توجه قرار گیرد، سپس در داخل هم مورد استقبال قرار می گیریم نظر شرکت کنندگان در گردهم آیی را در این رابطه جویا شده بودند. بدیهی است همچنانکه فرزندان در جامعه پدر سالار به تایید پدر که بیشترین قدرت را - به دلیل تامین مالی خانواده- در دست دارد نیاز دارند؛ و همچنانکه دانش آموزی برای تایید خویش از سوی بقیه دانش آموزان نیاز به تایید معلم دارد که پرقدرت ترین فرد در کلاس است؛ و همچنانکه اگر کارمندی مورد محبت رئیس خود قرار گیرد سایر کارمندان برای او حساب دیگری باز می‌کنند؛ کارهای ما هم زمانی مورد استقبال خودمان قرار می‌گیرد که غربیان بر آن مهر تایید زده باشند. افزون بر مطالب فوق باید به نکته دیگری نیز اشاره شود و آن "رابطه‌ای عمل کردن" در جوامعی چون جوامع ماست. ما می‌دانیم که در چنین جوامعی "کسی شدن" الزاما به معنای "کسی بودن" نیست و روابط نقش عمده‌ای در این مقوله بازی می‌کند. اما مطمئن هستیم که در غرب –بدون در نظر گرفتن موارد انگشت شمار- تا "کسی، کسی نباشد" "کسی نخواهد شد" و به جائی نخواهد رسید. آشکاراست که یکی از بزرگترین دلایل پیشرفت غرب همین است که استعدادها را شناسائی می‌کند و راه را برای رشد آنهاها باز می‌گذارد و به تبع آن کارها به کاردانها سپرده می‌شود و جامعه از روی ضوابط عمل می‌کند و نه روابط. آری غرب ستائی ما از قدرت ستائی ماست بخصوص که غرب علاوه بر برخوردار بودن از قدرت علمی، سیاسی، نظامی و تکنولوژیکی پیام آور دموکراسی و حقوق و آزادیهای فردی انسانهاست.

غرب ستیزی

در پاسخ به این سوال که چرا ما غرب ستیزیم باید گفت که طبیعتا انسان در عین حال که قدرت را می‌ستاید، از اینکه خود فاقد آنست رنج می‌برد و این رنج را در ستیزه با فرد قدرتمند آشکار می‌کند، احساس حسادت این ستیزه جویی را بگونه چشم گیری تشدید می‌کند. حسادت بدلایلی می‌تواند در انسان رشد بیش از اندازه داشته باشد. یکی از این دلایل مقایسه‌های ناسالم است که افراد از کودکی در معرض آن قرار می‌گیرند. این نوع مقایسه بین خواهران و برادران و کودکان همسن و سال توسط بزرگترها، بین شاگردان یک کلاس توسط معلم و بین افراد بزرگسال توسط خود آنها و بگونه‌ای عادتی صورت می‌گیرد. با توجه به این نکته که اکثر اوقات افرادی در پیرامون ما وجود دارند که در یك یا چند مورد از ما قابل‌تر و موفق‌ترند، همیشه موردی برای تحقیر شدن مان وجود دارد و کسی را از آن گریزی نیست. يك روز نقطه قوت ما را به رخ ديگری مي‌كشند و او را تحقير مي‌كنند و كينه ما را در دل او مي‌نشانند و روز ديگر نقطه قوت ديگری را به رخ ما مي‌كشند، ما را تحقيرمی كنند و كينه او را در دل ما مي‌نشانند. هر چند كه ممكنست اين كار را با نيّت خير و در جهت ترغيب ما انسان‌ها به بهتر شدن، انجام دهند. طبیعی است وقتی موفقیت هر کس چماقی برای تحقیر دیگری گردد، افراد از موفقیت کسانی که احتمال مقایسه شدنشان با آنان وجود دارد خوشحال نمی‌شوند و این همان حسادت است.

این نوع مقایسه شدنها علاوه بر حسادت به خصوصیات منفی دیگری نیز منجر می‌شود که از آنجمله می‌توان از عدم اعتماد به نفس، عدم قبول اشتباه خود، عیب‌جویی غیر اصولی از دیگران ، احساس زبونی در برابر بالادست، نیاز به مطرح شدن، برحق دیدن خود، خود بزرگ بینی، عدم رعایت حق دیگران، تداخل عقیده و احساس، شکاکیت، به خود گرفتن مسایل و تفسیر رفتارها، قیاس به نفس و... نام برد. حسادت همانطور که گفته شد خود را در ستیزه گری با فرد موفق از طریق تحقیر او و بزرگ نشان دادن خود یا فخر فروشی نشان می‌دهد. این خصوصیت در فراسوی مرزها هم بهمان صورت خود بروز می‌کند به خصوص زمانی که ما خود را از دریچه چشم فردی غربی نگاه می‌کنیم تصور می‌کنیم که او ما را به چشم حقارت می‌بیند چرا که معمولا در جامعه ما به افراد فرودست به چشم حقارت نگریسته شده. به این احساس زمانی بیشتر دامن زده می‌شود که ما از سوی غربیان نه تنها با تعریف و تمجید و تعارفات مواجه نمی‌شویم بلکه آنان با صراحت لهجه اشتباهات ما را در محیط کار یا در اجتماع به ما گوشزد می‌کنند و یا گاه با نظر و عقیده ما مخالفت می‌ورزند. این نوع برخورد صادقانه که برای غربیان بسیارعادی است برای ما که به جز شنیدن تعریف و تمجید عادت به شنیدن چیز دیگری نداریم توهین تلقی شده و آن را به حساب حقیر دیده شدن خود از طرف آنها و یا نژاد پرستی شان می‌گذاریم و اینجاست که با آنان به ستیزه بر می‌خیزیم؛ این ستیزه جوئی گاه در برخورد مستقیم خود را نشان می‌دهد و به تنش بیشتر در بین دو فرد (شرقی و غربی) منجر می‌گردد، اما بیشتر اوقات با انتقاد از دموکراسی و یا بی‌بند و باریهای جنسی آنان، و با اظهار این مطلب که کاخ آنان بر کوخ ما استوار شده است صورت می‌گیرد و یا اینکه درپی اثبات خویش بر می‌آییم و در این راستا تاریخ را ورق می‌زنیم گاهی دو هزار و گاه حتی تا شش هزار سال به عقب بر می‌گردیم تا موردی برای فخر فروشی به آنان بیابیم و ثابت کنیم که هر چه که غربیان امروزه دارند ما در گذشته‌های دور داشته‌ایم و پیشرفت امروز غرب ریشه در تاریخ و فرهنگ گذشته ما داشته است و به این نمی‌اندیشیم که مثلا اگر باربیکیوی آنان همان منقل ما و یا یکشنبه‌هایشان (سان دی) همان روز خورشید در فرهنگ میترائی ما بوده، اینها هیچیک دردهای بیشمار امروز ما را درمان نمی‌کند. این ذهنیت و این نگاه در بین عده‌ای از ما ایرانیان باعث شده است که روی بگذشته آوریم، از حال و واقعیت‌های آن غافل شده و در عقب ماندگی خود همچنان درجا بزنیم.

* از بدو ورودم به استرالیا در سال ۱۹۹۲ توجهم به تفاوتهای فرهنگی بین ما و غربی‌ها جلب شد و از آن پس به کاوش در چند و چون این تفاوتها پرداختم. حاصل آن کتابی شد بنام "ما چرا چنین شدیم" که در سیدنی استرالیا در سال ۲۰۰۰ به چاپ رسید. این کتاب بگونه‌ای اجمالی به بررسی خلق و خوی ما ایرانیان و مردم سایر جوامع غیر دموکراتیک می‌پردازد. ریشه یابی تفصیلی این خلقیات و عادات و آداب و رسوم در کتاب دیگری به نام "در اسارت فرهنگ" آمده است که در انتشارات روزنه آخرین مراحل چاپ خود را می‌گذراند.

جبهه ملی ایران (هلند)

صدور حکم ضدبشری اعدام علیه زندانی سیاسی ارژنگ داودی

بنابه گزارشات رسیده به «فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران »شعبه ۱ دادگاه انقلاب کرج زندانی سیاسی ارژنگ داودی را با پرونده سازی جدید به اعدام محکوم کرد.

روز یکشنبه ۲۹ تیرماه آقای وحید مشکانی فراهانی وکیل زندانی سیاسی ارژنگ داودی به وی اطلاع داد که توسط آصف حسینی رئیس شعبه ۱ دادگاه انقلاب کرج با پرونده سازی جدید به اتهام محاربه از طریق عضویت، هواداری و فعالیت موثر در پیشبرد اهداف سازمان مجاهدین خلق ایران به اعدام محکوم نموده است.

این دادگاه در حالی تشکیل می شود که زندانی سیاسی ارژنگ داودی در زندان مرکزی بندرعباس در تبعید بسر می برد و دادگاه فوق الذکر، حق حضور در این دادگاه ودفاع از خود را از این زندانی سیاسی سلب نموده است . دادگاه نامبرده هنوز این حکم ضدبشری را به زندانی سیاسی ارژنگ داودی را بطور رسمی ابلاغ ننموده و تنها از طریق وکیلش از این حکم مطلع شده است.

آصف حسینی یکی از کسانی است که توسط وزارت اطلاعات تحت عنوان قاضی برای صدور احکام ضدبشری علیه زندانیان سیاسی بکار گرفته شده است. این فرد جنایتکار علیه بشریت پیش از این یکی از سرکوبگران علیه هموطنان کرد بوده است .

پرونده سازی جدید در حالی صورت می گیرد که زندانی سیاسی ارژنگ داودی در زندان و در اسارت رژیم ولی فقیه است و از هرگونه امکانات اولیه انسانی محروم می باشد و بطور دائم از شکنجه گاهی به شکنجه گاهی دیگر منتقل می شود و تحت شرایط غیر انسانی قرار می گیرد .

زندانی سیاسی ارژنگ داودی ۵۹ ساله ، از سال ۱۳۸۲ تا به حال در زندان بسر می برد و از آن زمان تا به امروز بارها از زندان اوین به زندانهای مرکزی بندرعباس وگوهردشت کرج تبعید شده است و در حال حاضر در زندان مرکزی بندرعباس در تبعید بسر می برد.زندانی سیاسی ارژنگ داودی در طی این مدت بارها به سلولهای انفرادی بند ۲۰۹ زندان اوین، زندان بندرعباس و زندان گوهردشت کرج منتقل شده و هر بار تا بیش از ۵ ماه در سلولهای انفرادی تحت شکنجه های جسمی و روحی بازجویان وزارت اطلاعات قرار گرفته که از ناحیه گوش و کتف دچار صدمات جدی شده است و علیرغم گذشت سالها هنوز از آن رنج می برد .همسر این زندانی تنها به دلیل اینکه همسر آقای داودی است و از او دفاع می کرد به مدت ۴ ماه به سلولهای انفرادی منتقل گردید و تحت شکنجه های جسمی و روحی بازجویان وزارت اطلاعات قرار گرفت. منزل شخصی این زندانی سیاسی توسط دفتر آخوند علی خامنه ای ولی فقیه رژیم مصادره گردید و تنها سرپناه این خانواده از آنها گرفته شد.

فعالین حقوق بشر ودمکراسی در ایران، صدور حکم ضدبشری اعدام علیه زندانی سیاسی ارژنگ داودی را محکوم می کند و از کمیسر عالی حقوق بشر و سایر مراجع بین المللی خواستار ارجاع پرونده جنایت علیه بشریت رژیم ولی فقیه به شورای امنیت سازمان ملل متحد است.

فعالین حقوق بشرو دمکراسی در ایران

۳۰ تیر ۹۳ برابر با۲۱ ژوئیه ۲۰۱۴

گزارش فوق به سازمانهای زیر ارسال گردید

کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد

گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد

سازمان عفو بین الملل

اعدام یک جنایت دولتی است.

چگونه بنیاد گرایان مسلمان، به اسرائیل وسرمایداران غربی خدمت میکنند؟

ادامه از شماره قبل

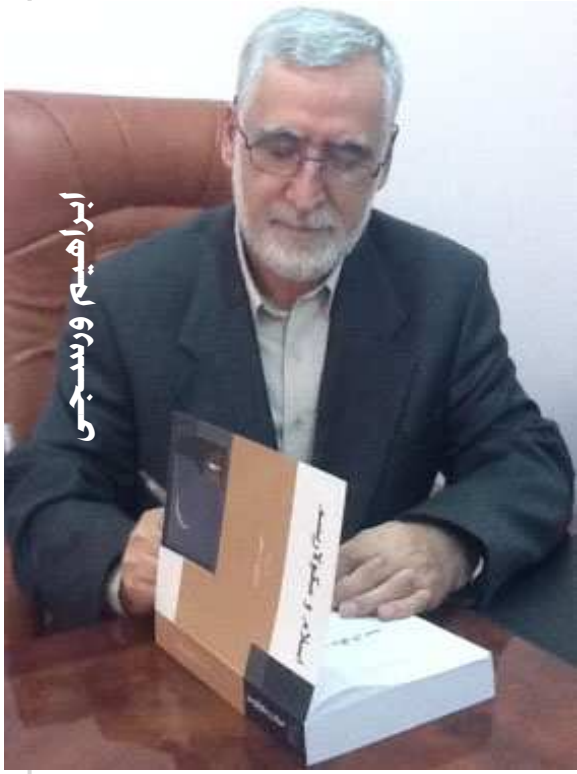

" نفوذی در تمام سطوح"

لیبرمان که از سال 1989 عضو سنای آمریکاست، یکی از با سابقه ترین اعضای سناست. او کسی است که با تمام نیرو از همهٔ جنگهای آمریکا حمایت کرده و از سالها پیش نیز فشار می آورد که آمریکا **جنگ با ایران** را نیز در برنامه عملیات نظامی خود در جهان قرار دهد و در سخنرانی خود در باشگاه مطبوعات یکبار دیگر این موضوع را مطرح کرد و گفت :در میان حامیان اسلام خشونت گرای افراطی، **ایران** در رأس همه قراردارد. در حال حاضر لیبرمان رئیس کمسیون با نفوذ سنا برای نظارت بر امنیت داخلی و امور دولتی است.

مضمون سخن دولت که در گزارش رسمی „ National Strategy for Counterterrorism „ درج شده و انگیزه اصلی انتقاد لیبرمان است این است :" ایالات متحده آمریکا آگاهانه از بکار بردن واژه " جنگ " در نبرد سرسختانه خود علیه القاعده پرهیز می کند. ولی این دولت روشن ساخته است که ما نه با تاکتیک تروریسم در جنگیم و نه با دین اسلام . ما با یک سازمان ویژه، با القاعده، در جنگیم." اما دو صفحه بعد، در همین نوشته، این نظر بکلی نقض می گردد. با توجه به این که سازمان ناپیدای القاعده ، اگر اصلا وجود خارجی داشته باشد، پیوسته کمرنگ تر می شود، " شاخه " های آن مطرح می گردند. ولی محل حضور این شاخه ها دیگر محدود به افغانستان یا پاکستان نیست، آنها در خاور نزدیک، در مغرب، در منطقه ساحلی شمال غربی آفریقا، درکشورهای اتحاد شوروی سابق در آسیای مرکزی و در جنوب خاوری آسیا ، و هر جای دلبخواه دیگر حضور دارند. در این مورد در„ National Strategy for Counterterrorism „ چنین آمده :" وابستگی به ایدئولوژی القاعده الزاما به معنی سرسپردگی به سازمان القاعده نیست. افرادی که از القاعده هواداری یا فعالانه از آن حمایت می کنند می توانند تحت تاثیر الهامات خشونت گرایانه قرار گرفته و پیوسته منشاء خطر باشند، حتی اگر اصلا فاقد تماس رسمی با القاعده باشند یا تماسی ضعیف داشته باشند".

این نظریات در عمل تفاوت چندانی با تصورات لیبرمان ندارند، و می توانند این تصور را به ذهن متبادر سازند که انتقادات لیبرمان در واقع مته به خشخاش گذاشتن است. ولی وقتی سناتور دائما اصرارمی ورزد که میان واژه های " تروریسم" و "اسلامی " پیوندی جدائی ناپذیر برقرار سازد، باید دلائلی داشته باشد. این ادعا که نام بردن از اسلام سبب می گردد که احساسات منفی نسبت به 2،7 تا سه(نه خیر!7تا8) میلیون مسلمان ساکن آمریکا تحریک شود، در بهترین حالت احمقانه ولی بیشتر مزورانه...است. عملیات گروهای خشونت گرای ضد مسلمان ، به شهادت نظرپرسی های سالهای گذشته، واقعیتی است مشهود.

بخشی بزرگ و در عین حال فزاینده از اتباع آمریکا، اتباع مسلمان آمریکا را ستون پنجم همان دشمنی می دانند که از 11سپتامبر 2001 جنگی جهانی علیه آنها در جریان است. عده ای از سفید پوستان آمریکا که تعدادشان هم اندک نیست، مسلمانان را نفوذی دشمن و عامل توطئه ای برای برپا کردن دستگاه جهانی خلافت در آمریکا می دانند و حتی پرزیدنت اوباما را نیز از همین نفوذی ها می دانند. Brigitte Gabriel پایه گذار و سخنگوی For America ACT که مهمترین سازمان ضد مسلمان آمریکاست و گویا 170 هزار عضو هم دارد، در کتاب خود موسوم به „ They Must be Stopped : Why wie must Defiet Radical Islam and How We Can Do it „ (ترجمه بفارسی : " باید جلو آنها را گرفت: چرا ما باید بر اسلام افراطی چیره شویم و چگونه می توانیم به پیروزی برسیم") : از لحاظ سیاسی سخن گفتن از جنگ مذهبی هنوز درست نیست. ولی ما درست با همین رو در رو هستیم: با یک جنگ مذهبی که مسلمانان آن را اعلام کرده اند.(...) صحبت بر سر اسلام افراطی نیست. صحبت بر سر آنست که ماهیت اسلام چیست.(..) افراط گرایانی که می خواهند به آمریکا لطمه بزنند به تمام سطوح ، در سیا، در اف بی آی، در پنتاگون و در وزارت خارجه، نفوذ کرده اند".

افزون بر این " جنگ علیه ترور " نه بعنوان نتیجه 11 سپتامبر بلکه بعنوان یکی از حلقه های زنجیرهٔ تصادمات پی در پی تاریخی تفسیر می شود که با پیدایش و گسترش اسلام در قرن هفتم میلادی آغاز شد. رهبران فکری ضد مسلمانی ادعا می کنند که بدست آوردن حکومت جهانی هدف همیشگی اسلام بوده و به همین دلیل هر مسلمان واقعی باید از این هدف پشتیبانی کند. ولی دلیل این که مردم مسلمان چنین کاری نمی کنند، این است که در اسلام دروغ گفتن به " کفار " مجاز است. بر این اساس، معلم یکی از کلاس های اف بی آی بشاگردان خود می آموخت که مسلمانان میانه رو و آرام بیش از دیگران مظنون هستند و باید خوب تحت نظر گرفته شوند، چون ممکن است کلک بزنند. در همین اواخر افکار عمومی از این جریان باخبر شد و به هرحال آن کلاس را تعطیل کردند. ولی گزارش ها حاکی از آنند که نوشته های نویسندگان ضد مسلمان در اف بی آی و سیا و دیگر دستگاهها بعنوان مواد درسی آموزش داده می شوند...

جنگ چهارم جهانی

موضوعی که لیبرمان دوباره مطرح کرده، تقریبا بلافاصله بعد از 11سپتامبر 2001 مطرح شد. مطرح کنندگان این فکر در آن زمان، رهبران فکری محافظه کاران نو و مبلغان آنها بودند که با صراحت گفتند: " در این جنگ اسلام خشونت گرا دشمن است، نه تروریسم." این مطلب روز 20 نوامبر در یک مقاله تبلیغاتی که الیوت کوهن نوشته بود، در وال استریت ژورنا ل منتشر شد. نظریات او مهم تلقی می شوند: او استاد و رئیس مطالعات استراتژیک در دانشگاه معروف جان هاپکینز است که در بالتیمور قراردارد و مشاور جورج بوش وناشر کتاب پنج جلدی رسمی در باره نتایج بمباران عراق در سال 1991 بود.

کوهن در مقاله ای که برای وال استریت ژورنال نوشت، برای نخستین بار، در ارتباط باگسترش عملیات نظامی در جهان، مقوله " جنگ چهارم جهانی " را مطرح ساخت. اما این که نویسنده چطور به رقم چهار رسیده، ناشی از این تفسیر است که او آنچه را اصطلاحا جنگ سرد نامیده می شد و منظور از آن کشمکش چهل ساله شرق و غرب با هم بود، جنگ سوم جهانی می خواند.

یکی از نظریه پردازان با اهمیت " جنگ چهارم جهانی " Norman Podhoretz است که سال ها مجله Commentray را اداره می کرد. او در شماره فوریه این مجله در سال 2002 تفسیری نوشت و توضیح داد که درجنگ چهارم چگونه می توان به پیروزی دست یافت و این که این جنگ با که باید باشد. پودهورتس یک گام هم از کوهن فرا تر رفت و نوشت که این جنگ جهانی فقط محدود به تروریسم نیست و جنگی است با جهان اسلام در کل آن. و برای اثبات ضرورت این جنگ متوسل به آمار مشکوکی شد که طبق آن گویا 70 در صد از مصری ها،سوری ها، فلسطینی ها، و حتی کویتی ها بن لادن را یک قهرمان ملی عرب می دانند.

دانیل پایپسDaniel Pipes یک از نویسندگان نومحافظه کار، که در حال حاضر، در اردوگاه اسلام ستیزان، سخنگوی تند رو ترین محافل ستیزه جویان ضد مسلمان است، در مؤخره کتاب خود موسوم به " تروریسم خشونت گرا به امریکا رسید" اصطلاح " جنگ چهارم جهانی" را از کوهن اقتباس کرد، ولی تعاریفی بمراتب گسترده تر در آن گنجانید و نوشت :" به بیان دیگر، تروریسم یکی از ابعاد جنگی است که جبهه های فراوان و اشکال متنوع دارد. یکی از نشانه های مهم این مسئله خشونت است و لی این خود مسئله نیست. شیوه های دیگر، مانند گردآوری اعانه، تدریس، تبلیغ، ایجادترس و حتی نامزد تصدی مشاغل شدن ، قاچاق، شورش، تظاهرات قانونی خیابانی را می توان بر عملیات خشونت آمیز برخی از افراد افزود. این شیوه ها مکمل یکدیکرند و نشان دهنده پیچیدگی و میدان برد اسلام خشونت گرا هستند. میدان عمل آن، هم کشورهائی هستند که اکثرساکنان آن مسلمان هستند و هم کشورهائی چون آرژانتین، که اسلام در آن حضوری ناچیز دارد".

همه جا و برای زمانی طولانی

از همان آغاز که شعار جنگ جهانی با اسلام از سوی نومحافظه کاران مطرح گشت این نظر هم همراه با آن مطرح می شد که این جنگ نه تنها محدودهٔ جغرافیائی ندارد، بلکه محدودیت زمانی هم ندارد و می تواند طولانی تر از "مجموع جنگ اول و دوم جهانی" گردد ، یا " چندین دهه " یا حتی " چند نسل " بطول انجامد. این هدف استراتژیک هم اکنون عملی شده است. آمریکا، اکثرا همراه با کشورهای عضو ناتو، در افغانستان و عراق در جنگ است، و با هواپیماهای بی سرنشین و مسلح و کماندو های مرگ به اهدافی در پاکستان ، در یمن و در سومالی حمله می کند، و افزون بر این بعنوان مربی و مشاور در جنگهای داخلی در فیلیپین و تعداد کثیری از کشورهای آفریقائی شرکت دارد. و هم اکنون باتفاق دیگر اعضای ناتو در لیبی وضعی بسیار متزلزل بوجود آورده که احتمالا این کشور را نیز به همان وضعی دچار خواهد کرد که افغانستان و عراق را کرد. و این را نیز فراموش نکنیم که **حمله به ایران** " گزینش " دائمی آنهاست وگرایش به دخالت نظامی در سوریه که پیوسته با روشنی بیشتری تکرار می شود و نیز طرح این نکته که دخالت نظامی می تواند به لبنان هم گسترش داده شود.

"میدان های جنگ علیه ترور" مطلقا محدود است به کشورهای اسلامی. تعداد قربانیان این جنگ ها هم اکنون به صدها هزار نفر رسیده است، که اگر قربانیان غیر نظامی نباشند، کسانی هستند که درگیر جنگ های محلی بوده اند که نه تنها در عمل" خطری برای امنیت ایالات متحده آمریکا " بوجود نمی آورند، بلکه منشاء هیچ خطر فرضی هم نمی توانند باشند.

پس زمینه واقعی همه این اقدامات گسترده نظامی، از 11 سپتامبر به این سو، عملیات تروریستی در آمریکا بوده که تلفات آن بیش از 30 نفر و در سال 2010 یک نفر بوده است، یعنی اگر بتوان این عملیات را به حساب پس زمینه اسلامی آنها گذاشت، میانگین تلفات آن به سالی سه نفر بالغ می گردد. البته یک Restrisiko برای عملیات سنگین باقی می ماند، بویژه عملیاتی که افراد منفرد می توانند مرتکب شوند و " خارج از میدان دید رادار " دستگاه عظیم امنیت فوق العاده که آمریکا برای خود ایجاد کرده است، قرار گیرند. ولی برای مقابله با این خطر دست به یک جنگ جهانی زدن آنقدر مسخره و بی نتیجه است که حتی بعنوان بهانه هم قابل پذیرش نیست.(1)

اکنون که دیدگاه های بنیادگرایان مسیحی راجع به اسلام بازتاب داده شد،می بینیم که این گونه دیدگاه هایی خشم آلودوخشونت زاتاچه اندازه درسیاست های دولت امریکازیررهبریی اوباما،راجع به جهان اسلام اهمیت کاربردی دارد.دراین شکی نیست که امریکادردوره ی حکومت جورج بوش، سیاستی رادرابطه باجهان اسلام دنبال می کردکه بازتاب دیدگاه یادشده بود.اما،دردوره ی اوباما،بااینکه این شیوه ی نگرش به اسلام ومسلمان هامتروک می باشد،درمهم ترین موضوع جهان اسلام،یعنی پرسمان اسرائیل وفلسطین،فرقی میان کارکرددولت اوباماوکارکرددولت بوش به چشم نمی رسد.افزون براینکه تفاوتی درمیان نیست،اوبامادرزمینه،دچارسردرگمی ودیگرگونی موضع خودهم شده است.دراین رابطه،موضوع حایزاهمیت این است که موضع امریکادررابطه بابحران اعراب واسرائیل،بامنافع ملی امریکاهرگزسازگاری ندارد.

دررابطه باموضع اوبامادرقضیه،بازتاب سخنان اودرمجمع عمومی سازمان ملل درسال2010وردآن درسال2011بسنده می کندبه اینکه رئیس جمهوربسیارپسروی کرده است.بطورنمونه،اوبامادرسال2010درسخن رانی خوددرمجمع عمومی سازمان ملل،ازتشکیل کشورفلسطین دریک سال سخن گفته بود.اما،درسخن رانی خوددرسال جاری،یعنی همان یک سال بعد تنهابه تشکیل کشورفلسطین ازطریق مذاکرات دوجانبه میان اسرائیل وفلسطینی هاسخن گفت ودرملاقات خودبا محمودعباس رئیس اداره ی خودگردان فلسطینی،باوهشدارداد‌که پیشنهاداوبرای کسب عضویت درسازمان ملل رادرشورای امنیت "وتو"/ ردخواهدکرد.وسخن رانی اوبامادرسازمان ملل چنان جانب دارانه وبه نفع اسرائیل بودکه نتانیاهو،نخست وزیراسرائیل ازآن به حیث مایه ی افتخارخودوکشورش یادآوری کرد.

طرفه اینکه،موضع مخالف اوبامانسبت به تلاش محمودعباس رئیس اداره ی خودگردان فلسطین،نتوانست مانع ازپیشنهاداوبرای کسب عضویت فلسطین درسازمان ملل متحدبه حیث یک صدونودوسومین عضوسازمان ملل شود.عباس که تجربه ی قراردادهای مادرید1991واوسلو 1993رابخاطرخیره سریی رهبران اسرائیل درمذاکرات صلح بهوده برآوردکرده بود،روزجمعه23سپتامبر-اول میزان،طی سخن رانی بامعنایی درسازمان ملل اعلام کردکه مایک هدف داریم که آن" بودن است وخواهیم بود"وبه حاضران جلسه گفت که "زمان حقیقت فرارسیده وازحقیقت حمایت کنید"که باکف زدن بی سابقه ی حضارمواجه شدوطرح پیشنهادعضویت کشورفلسطین رابه بانکی مون منشی عمومی سازمان ملل تحویل داد.امریکاواسرائیل که ازپیش موضع مخالف خودرابیان کرده بودند؛به عبارت دیگر،آن هاهرگونه کوشش برای برآمدن کشورفلسطین رابه جزازطریق گفت وگوهای دوطرفه بی نتیجه اعلام کرده بودند.

دررابطه بادرخواست عباس بخاطر کسب عضویت فلسطین به حیث یک صدونودوسومین عضوسازمان ملل،پرسمان جالب این است که تنهاامریکا،کاناداواسرائیل وایران موضع مخالف داشتند؛ودیگرکشورها، حتابریتانیا،فرانسه وآلمان آماده ی پذیرش موضع اسرائیل وحامی بزرگش یعنی امریکانبودند.سخن رانی نتانیاهو،نخست وزیراسرائیل،درسازمان ملل،فرقی باسخن رانی یک خاخام یهودی که ازروایت های عهدعتیق برای بدست آوردن سرزمین موعوددرقرن بیس ویکم سخن می گفت،فرقی نداشت.بهرصورت،اسرائیل وامریکادستکم درهمین پرسمان چنان تنهاشده بودندکه درتاریخ دیپلماسی بی سابقه می نمود.نمایندگی هیئت ایرانی،درحالیکه درظاهرباعباس همراه می نمود،درعمل هماهنگ باسیاست فلسطینی اسرائیل وامریکاکارمی کرد.درحالیکه برای اسرائیل همیشه سخن گفتن ازامنیت درازایی بی امنیتی فلسطینی هامعمول می باشد،کسی نیست که ازنخست وزیراسرائیل پرسان نمایدکه چگونه مردمی که تنهاباچوب وتبروداس مجهزمی باشند،می توانندامنیت کشوری راکه بااتوم مجهزاست وحمایت امریکا،این یگانه ابرقدرت جهان رانیزباخوددارد،بخطراندازند!

بهرحال،هیئت نمایندگی ایران درگردهمایی مجمع عمومی سازمان ملل متحدکه توسط رئیس جمهورش رهبری می شد،درحالیکه به گونه غمگین ازسخنان عباس درمجمع عمومی سازمان ملل پذیرایی کرد.یک هفته پس ازسخن رانی عباس درسازمان ملل،خامنه ی ولی فقیه رژیم ایران،روزشنبه اول اکتوبر-9 میزان، درکنفرانس دفاع ازحقوق فلسطینی هادرتهران که درآن نمایندگان حزب الله وحماس نیزحضورداشتند،گفت که:"ماطرح کشورفلسطین راتاییدنمی کنیم وبجای دولت فلسطین ازهمه پرسی حمایت می نمائیم."پس ازموضع گیری خامنه ی ،روزیکشنبه2اکتوبر-10میزان ،نتانیاهو،نخست وزیراسرائیل اعلام کردکه"موضع رهبرایران به نگرانی های امنیتی مامهرتاییدگذاشت."دراین بازی ظالمانه ی که بنیادگرایان مسیحی-یهودی ومسلمان دررابطه باموضوع فلسطین سالهااست ادامه می دهند،پرسمان دارای اهمیت، همسویی ایشان دریک زمان می باشد،یعنی زمانیکه عباس رئیس اداره ی خودگردان فلسطینی درخواست خودرابرای کسب موضع دولت درسازمان ملل پیش کش کرده است!همسویی که ازحدتلاقی دوستانه ی بنیادگرایان اسلامی-مسیحی-یهودی گذشته،همسویی دولت های امریکا،اسرائیل وایران رانیزدرزمینه،میسرساخته است.

آنچه که گفته آمد،موضع بنیادگرایان هرسه دین توحیدی می باشد.ازآنجاکه بنیادگرایان،بیشتردیدونگاه ابزاری به دین های خوددارند،فرقی نمی کنداگربرای کنارآمدن بادشمن واقعی یافرضی، گه گاهی به سازش ریاکارانه وخلاف اصول دست زده شود؛کاریکه بارهابنیادگرایان انجام داده اند.اکنون که ازپس روی وپیش روی اصول ستیزانه ی بنیادگرایان مسلمان تااندازه ی باخبرشدیم،به موضع اصول گرایان ونوگرایان یااصلاح طلبان می پردازیم.دیدیم که سنت گرایانی کم توقع،ازفاسدترین حکومت های حاکم برمسلمان هاخواستاراجرایی شریعت می باشند،وبنیادگرایان، برای رسیدن به پول وقدرت یاپیش برد معامله گری های بی سابقه ی آشکاروپنهان،حتابا کمک باسرائیل درتردیدپیشنهادفلسطینی هابرای کسب عضویت درسازمان ملل متحد،پیشگام وبدهل اسرائیل وامریکارقصیدند.اکنون که ازموضع سنت گرایان وبنیادگرایان تااندازه ی آگاه شدیم،بهتراست که نگاهی به موضع اصول گرایان ونوگرایان مسلمان هم داشته باشیم.

دررابطه بااصول گرایان مسلمان،بایدیادآورشدکه این گرایش اسلامی که اخوان المسلون/برادران مسلمان درمصروجماعت اسلامی هند،بنگله دیش وپاکستان وحزب اسلامی مالیزی ونهضت محمدیه ونهضت العلمای اندونیزی وچندگروه دیگررادربرمی گیرد،آنچه تاکنون روشن می باشداین است که این هاتاکنون معامله ی که اصول شان رالگدمال نماید،نکرده اند.بهارعربی نشان دادکه اخوان بشترازتجربه ی ایران به تجربه ی ترکیه روی آورده است،موضعی که ازآن، یک گروه اصول گرای طرفدارنوگرایی واصلاح طلبی رابه نمایش می گذارد؛ودررابطه بابحران فلسطین واسرائیل ابرازکرده است که طرفداریک راه حل عادلانه می باشد.راه حل عادلانه ی بحران فلسطین تنهادرصورتی میسرمی شودکه اسرائیل به مرزهایی1967برگرددومهاجرین فلسطینی هم که شمارشان ازپنج ملیون نفرمی گذرد،به سرزمین پدری شان چه درمنطقه ی شامل درقلمرو اسرائیل وچه درمنطقه ی زیراشغال آن درقدس ونوارغربی دریایی اردن برگردندوبیت المقدس پایتخت کشورفلسطین شود.غیرازاین،هیچ راه حلی عادلانه نخواهدبود.

جبهه ملی ایران (هلند)

درحالیکه،اصول گرایی اسلامی که نماینده ی آن اخوان می باشد،ازراه حل عادلانه سخن می گوید،وبنیادگرایی اسلامی که نماینده ی آن ایران فقهی می باشد،ازمخالفت بادرخواست رسمیت کشورفلسطین درسازمان ملل سخن می گوید.ترکیه که دارای یک حکومت نوگراواصلاح طلب مسلمان می باشدوباسرائیل هم روابط دیپلماتیک دارد،بسیارواقع بینانه وهوشیارانه واردبازیی فلسطین- اسرائیل شده است.ازآنجاکه ترکیه، هم دارایی روابط دیپلماتیک بااسرائیل وهم عضوناتومی باشد،ودرعین حال، ازنابودیی اسرائیل سخن نمی گوید.بدرستی می تواندپل ارتباط میان غرب وعرب هاواسرائیل وفلسطینی ها شده به نزاع پایان بخشد.درسیاست فلسطینی ترکیه چیزی که بسیارحایزاهمیت می باشد،این است که بااسلام مدرن ودموکراتیک خود،هم می تواندبه حل بحران کمک کند؛وهمچنان،به بازارپررونق بنیادگرایانه ی رژیم فقهی ایران درتمام منطقه پایان بدهد.مشکل بنیادگرایان درهمه ی دین هااین است که به همه پرسمان هاجنبه ی دینی- ایدئولوژیک یاحق وباطل می بخشندوبرای پیش بردآن هابه جهادتاکیدمی کنند.برخلاف آن ها،طوریکه علی طهماسبی می نویسد:

فلسطینیان پیش ازآنکه مانندبنیادگراهادرد دین وجهاد داشته باشند،دردآوارگی وبی خانمانی دارند.

برای دین داران بنیادگرا،چه یهودی وچه مسلمان،این ضمیر"ما"آمیزه ی شده ازآدم هاوخدایان.آنگاه"ماه"چه این طرف باشندوچه آن طرف حق است،وآن هاهرکه باشندباطل هستند.

ازویژگی های حتمی وقطعی نبردمیان حق وباطل آن است که بالآخره حق پیروزخواهد.وآن های هم که درضمن نبرددرراه حق کشته می شوند،شهیدخواهدبود.یامانندسربازان قهرمان های ملی خواهندبودکه درروان جمعی قوم،یادرنزدخداوندحضوردائم خواهندیافت. ازاین جهت درنبردهای دینی،هردوطرف دعواوعده ی پیروزی رابرای خودمحفوظ می دارند.زیرهرکدام ازدوطرف خودراحق می انگارند،یاحق می نمایانند. دراینجامنظورم از"حق"آن چیزی نیست که بامعیارهای انسانی موردارزیابی قرارمی گیرد،بلکه حقی رامی گویم که بامعیارهای دینی- ازاین دست- ازآن دفاع می شود. دراینکه مسلمانان بنیادگراددربرابرمسیحیت وبویژه دربرابراسرائیل خودراحق وآنهاراباطل می دانند،نیازبه توضیحی چندانی نیست.علاوه برهمه ی استدلال های دینی،همچنین سالهای درازی است که ملت های مسلمان بارسنگین تحقیرشدگی رابه دوش می کشند،وهمین تحقیرشدن های مدام،کافی است تاازهرآیه ی مقدسی،نشانه ی برای جنگ وجهادپدیدآید.امادرجبهه ی مقابل چه توجیهی برای حق بودن وجوددارد؟طرح این مسئله برای آن است که شایدتوجیهی شرعی اسرائیلی هابرای مبارزه بسی قوی تروبراترازتوجیه شرعی مسلمان هاباشد.

همان گونه که پیش ازاین اشاره شد،هرکس باتاریخ دینی اسرائیل ویامهمترین کتاب دینی آنان تورات،اندکی آشنایی داشته باشد،می تواندین نکته رادریابدکه نبرداسرائیل علیه دیگرمردمان خاورمیانه واشغال سرزمین فلسطین – بزعم آنان- بخشی ازیک نبردمقدس محسوب می شود که به این زودی هم خاتمه پیدانخواهدکرد؛زیرااین راوعده ی خداوندبه ابراهیم واسحاق ویعقوب می دانندکه خداوندبه آنان بخشیده است.(7) اکنون هم که این سرزمین هادراختیارآنان نیست،اخودرامال باخته ومغبون می پندارند،یاوارثان بی عرضه ی که نتوانستند ازمیراثی که خداوندبه آن هاتخصیص داده نگهداری کنند.وبازهرکس اندک آشنایی باتاریخ ومتن مقدس این قوم داشته باشد،می داندکه اعتقادبه برتری نژاداسرائیل،وسوگلی بودن اسرائیل درپیشگاه خداوند،یکی دیگرازمهمترین ویژگی های این قوم است.وبه همین دلیل آئین یهود،آئینی غیرتبلیغی است،نه تنهاغیرتبلیغی،بلکه اگرکسی هم بخواهدبه آن قوم بپیونددنمی تواند،مگربرای خدمت گزاری وانجام کارهای پست.بنابراین،همه ی اقوام غیریهودی حداکثرمی توانندبرده وخدمتگزارآنان باشندوگرنه قلع وقمع دیگران نه تنهاگناه شمرده نمی شود،بلکه منطبق بااراده ی خداوند(یهوه)دانسته شده است.(8)

بازهم ازنگاه دینی ومتن مقدس تورات،هنگامی که این قوم نتواندملت های قوی تر ازخودراشکست دهد،بایدتلاش کندتاباآن دولت وملتی که ابرقدرت زمانه ی خودمحسوب می شودبه گونه ی کناربیاید،دراونفوذکند،وسیاست های خودرابوسیله ی آن ابرقدرت به اجرادرآورد،وحتی آنان رابه راهی که خودمی خواهدبه حرکت درآورد.داستان یوسف دردربارفرعون(9)،دانیال درپیشگاه امپراتوران بابل وسپس ایران(10) ،"استر"به عنوان ملکه وبانوی محبوب خشایارشاه ،و"مردخای"نیزبعنوان وزیرخامنشیان(11)،هرکدام نمونه های آشکاری ازاعتقادات دینی این قوم است.نفوذاین شخصیت های دینی درامپراتوری های زمانه ی خودموجب نجات قوم یهوددانسته شده است.بنابراین،جای شگفتی نیست که اگربسیاری ازحساس ترین پست های کلیدی درابرقدرت جهان امروز(امریکا) دردست وارثان یعقوب باشد.

قوم یهوددرطول بیش ازسه هزارسال سال نبردومبارزه ،آموخته است که دستی راکه نمی تواندقطع کندبایدببوسد،وآنگاه آن دست رابه نفع خواسته های خودبه کارگیرد.این نه تزویروریاوخدعه ،بلکه یک تکلیف شرعی برای نجات قوم محسوب می شود.اگراغلب شبکه های خبری جهان امروزرادرسیطره ی خودگرفته اندتاخبرهاراآنگونه که خودشایسته می دانندنشردهند،اگردرصنایع نظامی امریکاسرمایه گذاری های کلانی کرده اندتاقدرت فیزیکی خودرادرنبردهابالاببرند،اگروال دیسنی وهالیودرادرسیطره ی خوددرآورده اندتابرای دیگرمردم جهان آن گونه که صلاح می دانندفرهنگ سازی کنند،وصدهااگردیگر،همه وهمه دارای پس زمینه ی دینی هم می توانندباشدتانبردحق راعلیه باطل ادامه دهند.

جبهه ملی ایران (هلند)

بنابرآنچه گذشت،نبرداسرائیل باساکنان خاورمیانه،به زعم بنیادگراهای یهود-نبرددینی،مشروع،ونیزنبردحق علیه باطل است،وبدیهی است که شعله های چنین نبردی باآن پس زمینه های که داردبه این زودی ها فروکش نه خواهدکرد.مسئله ی فلسطین،شایدفتح اولین خاکریز دراین زمان محسوب می شود.ازسوی دیگر،بسیاری ازساکنان خاورمیانه،که عمدتاًمسلمان هستند،به ویژه بنیادگراهای اسلامی نیزتلاش می کنندتاشعارهاوعملیات تندضداسرائیلی خودرابه نام خداوندونبردحق علیه باطل بنامندوبامعیارهای دینی منطبق گردانند.بنیادگرایان اسرائیل نیزباتوسل به تبلیغات گسترده،توانسته اندونتیجه ی مطلوب ازشعارهاوعملیات تندمسلمان هابرای خودبدست آورند:اول اینکه،نیروهای داخلی خویش راوبسیاری اریهودیان خارج ازاسرائیل رابه بهانه ی داشتن دشمن مشترک،باخودهمراه گردانند.ودوم اینکه،همه ی این اقدامات رابعنوان حرکتی علیه مدنیت وامنیت جهانی ازسوی اسلام بنمایاند،ودرپناه این تبلیغات،جهان غرب سپربلای خویش قراردهد.

بنابراین پیش فرض ها،می توانم بگویم که دراینجاآشکارابادوگونه تلقی از"حق"،"خدا"،و"شرع"مواجه هستیم.یکی خدایی که بزعم بنیادگرایان یهود،قوم اسرائیل رابرای خودبرگزیده وهمه ی امکانات خوب جهان رابرای سوگلی خودمی خواهد.ودیگرخدایی که اصراردارتابندگانش قوم اسرائیل راازصحنه ی گیتی حذف کنند.بدیهی است که چنین اعتقاداتی جایی برای صلح باقی نمی گذارد.این گونه است که می گویم نبردمیان بنیادگرایان اسرائیل وبنیادگرایان مسلمان به نبردخدایان تبدیل است،ودراین میان،فلسطینی های خانه خراب وآواره ،اسرائیلی های غیربنیادگرایی که نه به اشغال وکشتار،بلکه به صلح وزندگی می اندیشند،وکسانی مانندااسحاق نرابین،اولین قربانیان نبردخدایان شده اند.اکنون می توانم این پرسش رابه میان بیاورم که آیابامعیارهای دینی- ازاین دست که بنیادگرایان می گویند،می توان حق وباطل راتشخیص داد؟اگرشرح صدری مانندمولوی داشتم،احتمالاًگزینه ی دیگری رابرمی گزیدم ومی گفتم:تاکه بی رنگی اسیررنگ شد— موسی ای باموسی ای درجنگ شد.

ازسوی دیگر،این راهم نمی توانم بپذیرم که بگویم این نبردی باطل علیه باطل است.زیرهنگامی که فقروتحقیرشدگی انبوه مسلمانان رادراین سومی بینم،یاوقتی که خبرکشته شدن آدم هارامی شنوم اعم ازآنکه فلسطینی باشندیایهودی،اگرخودرابه خواب هم بزنم،خواب های پریشان می بینم.همچنین، نمی توانم لشکرکشی سرمایداری جهانی راکه درپس نقاب صلح ومبارزه باتروریسم صورت می گیرد،چیزی جداوبی ربط بامنافع اسرائیل تلقی کنم.یعنی که بهرحال حقی درحال پایمال شدن است،حقی که شایدهیچ کدام ازبنیادگرایان دوطرف به آن توجهی ندارند.می توانم دلایل نسبتاًمحکمی ازتورات وقرآن ارائه دهم که بنیادگرایان هردوطرف باآنکه ظاهراًباهم نبردمی کنند،امادرواقع،جبهه ی واحدی راعلیه"حق"تشکیل داده اند.وبازهم می توانم تجربه های تاریخ بنی اسرائیل رابیادآورم آورم که هرگاه این قوم درزمین نقش قابیل رابه خودمی گرفت وبه سبب فزون خواهی وسلطه گری خود،طغیان می کرد،پس ازاندک زمانی به فروپاشی وآوارگی گرفتارمی شد،خانه ی قدس درآتش بیدادمی سوخت،ویهودی سرگردان برخرابه های اورشلیم،وپای دیوارندبه سوگواری می کرد.اماشرح این دلایل بسی طولانی ومملال آوراست،ودراین غوغای جاری کسی رادغدغه ی بابت این دلایل نیست.به فرض اینکه،دلایل دینی خودراابرازکنم،همه می دانندکه تلقی ها،قرائت ها،وتاویل هاازهرمتن مقدسی بسیارگسترده،متنوع،وگاه می تواندضدونقیض باشد،وهراستدلال دینی هم که بیاورم بازهم ازغوغای قال وان قلت برکنارنخواهم بود.این است که ناگزیرم فعلاًبارویکرد دیگری مسئله"حق"رامطرح کنم.وآن اینکه من چه یهودی باشم،چه مسیحی،وچه مسلمان،درمواجهه باجهان امروزبه جای اینکه به مبانی دینی خودم استنادکنم،بهتراست که معیاری مشترک پیداکنم که گرفتاراین اعتقادیاآن اعتقادنباشد.بلکه پذیرش آن برای همگان ازهردینی وهرملتی میسرباشد.

به نظرمی رسدکلمه مشترکی که امروزمی توان به آن استنادکرد،چیزی باشدبنام خردجمعی،ازویژگی های خردجمعی،یکی هم این است که منافع فردی رابامنافع قومی هماهنگ می کند،وهنگامی که دایره ی خردجمعی گسترده ترشود،ودرعرصه ی جهانی نمادپیداکند،منافع قومی ومنطقه ی رانیزبامنافع بشری درهمه ی جهان همسووهماهنگ می گرداند.هوشمندی ودرایتی که ازخردجمعی می تواندپدیدآید،چنان قدرتمندخواهدبودکه پرده ازپنهان کاری هابرگیرد.شایدهنوزبسیاری ازمردم عادی درهردوسوی این میدان نبردهمچون اسفندیارپاکدلانه درتوطئه قدرت طلبی گشتاسب های زمانه برای ترویج دین به نبردبرمی خیزند،وهنوزاین مایه ازخردمندی پدیدنیامده است که اسفندیارمغموم دریابدکه بسیاری ازرهبران دینی وسیاسی،ازدین،خدا،صلح،وامنیت،صرفاًبعنوان ترفندی استفاده می کنندتااهداف پنهان خودرابه ثمربرسانند.به گمان من،تلاش برای توسعه وبسط خردجمعی،درهمه قوم ها وملت ها،ازملزومات حتمی وجدی سفرپایان ناپذیرصلح است،وآنجایی که مدعیان صلح به جای توسعه ی خردجمعی،به تبلیغات احساسی،عواطف دینی،یابه توسعه ی ترس می پردازند،غول فاجعه نیزبیدارخواهدشد.

دراین روزگاری که ماهستیم،شایدبتوان اعلامیه ی جهانی حقوق بشررابعنوان طلیعه ی گرایش انسان امروزبه خردجمعی تلقی کرد.خردی که قراراست بامعیارهای انسانی وبرابری حقوق همه ی انسان هاوملت هابه تشخیص حق وباطل بپردازد.اگرچه مفاداین اعلامیه،درعالم واقع جای برای خودبازنکرده است ،امااین قدرهست که دراین موردهمه ی دولت هاوملت هااتفاق نظردارند،یالااقل برای حفظ موقعیت خودناچارندبه آنچه درظاهرپذیرفته اند،وفادارباشند.مهمترین فایده ی رویکرخردجمعی،شایدهمین باشدکه نبردخدایان درذهن ماپایان خواهدگرفت.درآن هنگام،شایدبتوانیم حقیقت رادرساحتی دیگربیابیم.همچنین این کارخدمتی به اصل دین نیزخواهدبود.زیراپیرایه های کمتری به آن خواهیم بست.وگمان می کنم مامردم این سوی جهان،اعم ازافغان وعرب وایرانی،برای درمان زخم های ناسورمان به خردمندی بیشترمحتاج باشیم تابرانگیختن احساسات وعواطف.وکمان می کنم فلسطینیان نیز،پیش ازآنکه مانندبنیادگراهادرد دین داشته باشند،دردآوارگی وبی خانمانی دارند،ودردهایی که انبوه تسلی دهندگان مزاحم نمی توانندرکی درستی ازآن داشته باشند.(2)

پانویس ها:

1- جنگ جهانی چهارم گام بگام درحال تکامل است.یونگه ولت.گزینش وترجمه:رضانافعی
com.wordpress.Aayande
برگرفته از:-www.jungewelt.de/2011/09
039.php

2- نبردخدایان،نویسنده:علی طهماسبی
/www.rahesabz.net/story/43371

جبهه ملی ایران (هلند)

Gaza: de beperkingen van humanitaire hulpverlening

18juli 2014

Een hele bevolking zit vast in een **openluchtgevangenis**. De mensen kunnen er niet weg en alleen de meest essentiële levensmiddelen mogen het gebied in. De gevangenen hebben vertegenwoordigers verkozen en sociale diensten opgezet. Sommigen onder hen hebben zich verenigd in gewapende groepen en verzetten zich tegen hun opsluiting van onbepaalde termijn door raketten af te vuren over de gevangenismuur heen. Het zijn echter de gevangenisbewakers die op grote schaal allesverwoestende aanvallen op de openluchtgevangenis kunnen lanceren. Jonathan Whittall stelt de moeilijke vraag: moet Artsen Zonder Grenzen blijven en zorg bieden – en tegelijk getuigen – of moet ze Gaza misnoegd de rug toekeren en weigeren medeplichtig te zijn?

Artsen Zonder Grenzen